

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرور آرا و مواضع

اصحابِ فتنه

گزارش ریشه‌ها و روند

انحراف و خیانت فتنه‌گران

محسن کدیور

پیشگفتار

فتنه 88 کودتای نرم اما سنگین در قالب طراحی دقیق آمریکایی-انگلیسی-اسرائیلی بر ضد نظام برآمده از انقلاب اسلامی مردم ایران بود.... کودتایی که می‌بایستی نتایجی سهم‌گین‌تر از کودتای 28 مرداد 32 در برداشته باشد... عبور از فتنه 88 و کودتای نرم دشمنان انقلاب اسلامی و این گذرگاه بس‌دشوار، بدون رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای میسر نمی‌شد و این رویداد تاریخی از مقاومت "امام و امت" در برابر خطرات به خودی خود و به روشنی، سافرش امام خمینی(ره) مبنی بر "پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد" را ثابت کرد.... و امروز در سال 1392 با پشت سر گذاشتن حماسه سیاسی انتخابات‌های مجلس، ریاست جمهوری یازدهم و شوراها، مردم‌سالاری اسلامی ایران قدرت‌مندانه‌تر از همیشه، سرافرازی مردم ایران در جهان را نمایان کرده است....

تفاوت میان "روشن‌نگری" و "روشن‌فکری"

در سالهای بعد از انقلاب اسلامی، متأثر از تأثیر گسترده و عمیق آن در احیای فکر و فرهنگ دینی، جریانی با عنوان روشنفکری دینی هم شکل گرفت که خواسته یا ناخواسته در پی در اختیار گرفتن موضع روحانیت در گفتمان دینی بود. این جریان روشنفکری دینی، که بعدها عناصر و چهره‌های وابسته به آن تلاش کردند تا عنوان «نواندیشی دینی» را بر آن بنهند، در واقع جریانی التقاطی بود که می‌خواست میان گرایش‌های غربی دین‌ستیز و گرایش قوی دین‌باور ایرانی پیوند برقرار کند، درحالی که سنخ این دو کاملاً متفاوت و حتی کاملاً متضاد بود.

روشنفکری دینی را می‌توان یکی از دستاوردهای ناقص جریان روشنفکری به شمار آورد در حالی که خود جریان روشنفکری هم در ایران بیمار متولد شد و به رغم تلاش برخی از روشنفکران ایرانی تقریباً هیچ‌گاه نتوانست بر مدار صحیح تفکر و حقیقت بماند و به جای آنکه گره‌ای از کلاف در هم پیچیده جامعه و فرهنگ ایران - که از یک سو وابسته به سنت دیرپا و مذهب جامع‌نگر و منسجم بوده و از سوی دیگر درگیر تحولات جهانی و مواجهه با پیشرفت سریع علوم و فنون در غرب دارای فرهنگ بسیار متفاوت - بگشاید، بر بغرنجی آن افزود و - بی اغراق و یکجانبه‌نگری - گاهی با صبغه‌ای خیانتکارانه انحرافات را باعث شد که آثار آن تاکنون و بعد از اکنون نیز مانده و خواهد ماند.



چنین قضاوتی درباره جریان روشنفکری در ایران یکباره نا امیدکننده است و البته بسیار چالش برانگیز؛ اما واقعیتی است انکارناپذیر که شواهد بیشماری را در تاریخ ایران میتوان برای آن یافت. یکی از دلایل وضعیت خاص روشنفکران ایرانی که چنین قضاوتی را درباره آنان متبادر می کند این است که اساساً محصولی وارداتی از اروپا به ایران بوده است و نه « روشنفکری » جریانی ریشه دار در فرهنگ و سنت ایرانی (و به طریق اولی با فرهنگ و سنت ایرانی در ستیز آشکار یا پنهان).

روشنفکر در فرهنگ غرب آن گونه که ادوارد سعید آن را تعریف می کند کسی است که در امور مربوط به منافع و مصالح عمومی جامعه دخالت میکند و از خود واکنش نشان میدهد و علت وجودی اش بازی کردن نقش نماینده همه آن مردم و مباحثی است که در فرایند جریان عادی، یا فراموش شده یا پنهان نگه داشته میشوند. ادوارد سعید تلویحاً میگوید این تلقی ناظر بر استقلال روشنفکر از قدرت و ایدئولوژی است و البته با رعایت اصول اخلاقی.

در ایران اما روشنفکری بحدین مفهوم نایاب و وجه مشخص آن نسبتش با « قدرت » و « سیاست » و « دین » است که نه متضمن استقلال آن از قدرت و نه بی طرفی ایدئولوژیک است. به طوری که تقریباً در تمام دوره حیات روشنفکری در ایران، روشنفکران یا دین ستیزند یا دین زدا یا دین پیرا یا سیاست زده اند یا سلطه پذیر یا « قدرت طلب » یا « سیاست تگریز » و البته در همه این احوال، « غربزده » (دقیقاً به مفهومی که آلاحمد میگفت) و قبله آمال و آرزوهایشان را در غرب میجویند و میبینند.

اما دو نکته ظریف درباره جریان روشنفکری در ایران وجود دارد که معمولاً مغفول مانده و کمتر بدانها پرداخته و شکافته شده‌اند. این دو نکته در واقع دو ویژگی‌ای هستند که روشنفکران ایرانی به آنها مباحث کرده و اگر اینها از جریان روشنفکری منفک شوند دیگر مشخصه مثبتی در آن نمیتوان یافت.

این ویژگیها و جبههای است که به واسطه « روشنگری » (که در روشنفکری غربی درآمیخته با جریان تفکر بوده) برای خود تراشیده است؛ بی‌آنکه واجد چنین خصلتی باشد. دقیق‌ترین تعریف روشنگری را کانت ارائه کرده است: روشن‌گری خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشن خود. و نابالغی، ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشن است بدون هدایت.

این تعریف آشکارا نشان میدهد که روشنفکران ایرانی از آنجا که اساساً در قالبی فرورفته‌اند که عاریت از دیگری است (و اتفاقاً نیز از این منظر و بدین دلیل دگر اندیش هستند) و خویشن خویش را باور ندارند و بر آن می‌تازند و این تاختن را نشانه تجدد می‌شمارند، روشنگر نیستند. در واقع، روشن‌نگری جریانی است که در تاریخ اندیشه در ایران سابقه‌ای طولانی - حتی درازتر از زمانی که در غرب این مقوله مطرح شد - دارد. بخصوص در تاریخ تشیع، روشن‌نگری از ملزومات فقه و اجتهاد بوده است.

هم از این روست که میان روشنفکری و روحانیت اصیل تشیع هیچ گاه رابطه‌ای برقرار نشده است و حداکثرالتقاط میان این دو جریان آن چیزی است که از آن به عنوان که « روشنفکری دینی » یاد می‌شود. بدین ترتیب، میتوان گفت برداشت آل احمد مبنی بر اینکه خاستگاه دوم روشنفکری در میان روحانیت بوده است چندان مقرون به واقعیت نیست و آنچه او روشنفکری روحانیون پنداشته، روشن‌نگری بوده است.

ویژگی دوم روشنفکر ایرانی، تجدد است دقیقاً به معنی « نوحواهی » چیز نو خواستن امر مذمومی نیست اما در فضا. اما در فضای تفکر و اندیشه درجه‌ای پست به شمار میرود؛ و آنچه در مقامی والا قرار دارد جستن است و نوجویی، که با روشنگری پیوستگی عمیقی دارد. خواستن بر نداشتن و میل به داشتن دلالت داشته و صبغه‌ای نفسانی دارد، در حالی که جستن دال بر حرکت برای کشف و به دست آوردن است و صبغه‌ای عقلانی دارد. البته قصد ما در اینجا بازی با الفاظ نیست بلکه تلاشی است برای واکاوی ریشه‌ها و روند انحراف (چه انحراف اخلاقی و چه انحراف عقلانی و فکری) روشنفکری که از قضا در اکثر موارد نشان دهنده پیروی

روشنفکران از خواست و تمایلات نفسانی است تا تلاشی برای کشف واقعیت و حقیقت و ارتقای عقل و تعمیق فهم.

علاوه بر روند شکل‌گیری جریان روشن‌فکری در ایران که مختصراً و در حد نیاز این مجموعه بدان اشاره شد، برخی رویدادها در این سیر تاریخی و در این سرزمین، موقعیتهایی را ایجاد کرده‌اند که جریان‌های فکری ناچار به تعیین نسبت خود با آن رویدادها بوده‌اند و همین تعیین نسبت و در واقع اعلام موضع، از سر ضمیر و سنخ و جنس واقعی آن جریان‌ها خبر داده و پرده از چهره پنهان و ریشه‌ها و آبشخورهای آنان برگرفته است. رویدادی مانند مشروطه‌خواهی که در آن کسی همچون شیخ فضل‌الله نوری برای جلوگیری از استقرار استبدادی هولناکتر از استبداد قاجاری، به افشای منورالفکرهای مستفرنگ و داعیه‌های پوچ و کوک‌شده شان دست زد و جان خود را در این راه باخت، برای عده‌ای دیگر دستاویزی بود برای حمله به اسلام و تشیع و نفی جایگاه آن در شئون مختلف فردی و اجتماعی. یا در جریان انقلاب اسلامی بسیاری از کسانی که داعیه مبارزه با رژیم شاه را داشتند، به مخالفت با انقلاب برخاستند و همکاری با دشمنان را به همراهی با مردم ترجیح دادند.

به همین قیاس در فتنه بعد از انتخابات سال 1388 که بی‌گمان یکی از پیچیده‌ترین برنامه‌های دشمنان برای ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی بود و سال‌ها به تهیه و تدارک آن مشغول بودند و زمینه‌های آن را به انحاء مختلف فراهم آورده بودند، آشکار شد که چه کسانی به اسلام و انقلاب و ایران و مردم ایران می‌اندیشند و چه کسانی دلبسته غرب شده یا به آلت دست دشمنان اسلام و ایران تبدیل شده‌اند. در این مجموعه به کسانی برمی‌خوریم که بررسی افکار و آراء و نظراتشان در یک دوره زمانی کمتر از ده سال به سمت تضاد عملی با نظام و انقلاب و حتی اسلام گراییده و حرف‌ها و مواضعشان به شکلی عجیب و عبرت‌آموز نشان از ریشه‌های انحرافی عمیق و درازمدت دارد. گویی از سال‌ها پیش عامدانه یا ناآگاهانه در مسیری گام برداشته‌اند که در بزنگاهی مانند فتنه 88 به نفع و در جهت کودتایی نرم اما سنگین علیه نظام برآمده از انقلاب اسلامی ایران به کار آید و این کودتا را که به مراتب ننگین‌تر و عواقب و نتایج آن کاری‌تر از کودتای 28 مرداد به پیروزی برساند. به واقع، فتنه 88 گذرگاهی بس دشوار بود که جز با رهبری کسی همچون حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مد ظله‌العالی) گذر از آن میسر نمیشد. درست به همین دلیل است که در جریان فتنه 88 و ماه‌های بعد از آن تا به امروز با سیر صعودی هجمه و هتاک‌ها به ولایت فقیه و رهبر معظم انقلاب مواجهیم.

همه کسانی که در این کودتا نقش داشتند - از بازوهای فکری گرفته تا بازیگران میدانی و عمله خیابانی آن - پس از شکست فتنه، مهار گسیخته به هتاک‌ی علیه اصل ولایت مطلقه فقیه و شخص رهبر نظام مشغول شدند. و باز در اینجا به اهمیت و عمق این سفارش حضرت امام خمینی (ره) باید اندیشید که « پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد » .

همه نعره‌هایی که اصحاب فتنه، اعم از اعضای اتاق فکر و عمله خیابانی آن، علیه این اصل و رهبری نظام کشیدند چیزی نبود جز تکرار خواسته استکبار و صهیونیسم و در خیانت آنان به این کشور و به اسلام و انقلاب کوچک‌ترین شبهه‌ای روا نیست. این مجموعه بر آن است که به استناد اظهارات اصحاب فتنه، جهت‌های فکری و خواسته‌های آشکار و پنهان آنها را تا آن اندازه که ظرف زمان و امکانات اجازه دهد به صورتی مدون ارائه کند تا مخاطبان به عمق توطئه‌ای که هدف آن حذف جمهوری اسلامی و طرد دین اسلام از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و مثله کردن آموزه‌ها و اندیشه‌های تابناک تشیع بود پی ببرند و نیز هوشیار باشند که این جریان دست از مواضع و تلاش‌های خود برنداشته و در لباسی دیگر شاید در مقطعی دیگر سر برآورد .

هدف این مجموعه ترسیم جغرافیای فکری و کنش فتنه‌گران است تا برداشت نسبتاً روشنی از ایده‌ها و گرایش‌های از لابه لای گفته‌ها و نوشته‌ها و مواضعشان به دست داده شود.

این مجلد از مجموعه مواضع محسن کدیور اختصاص دارد. وی دست کم از دو نظر نسبت به اغلب فتنه‌گران متمایز است؛ یکی اینکه در کسوت روحانیت خود را مجاز به ورود به عرصه‌های تخصصی اسلامی می‌داند و در همین راستا به تحلیل و اظهار نظرات خاص و انحرافی در مسائل و موضوعات مختلف می‌پردازد، و دوم اینکه سیر تفکر و موضع‌گیری وی از دست کم اوایل دهه هشتاد و به گفته خودش از سال 1368 در تضاد با ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است.



این سیر انحلال در اندیشه غربی و سکولاریسم به گونه‌ای در وی نمود داشته که از همراهی و شاگردی حسینعلی منتظری به همراهی و همکاری با مراکز و مؤسسات علمی اروپایی و آمریکایی وابسته به دستگاه‌های اطلاعاتی آن کشورها ارتقاء یافته و از موضع‌گیری تلویحی علیه ولایت فقیه به آنجا رسیده که صراحتاً از تریبونی که آمریکایی‌ها در اختیار وی گذاشته‌اند پس از شکست فتنه 88 مدعی می‌شود که « این حکومت الهی شکست خورده است »؛ هر چند شکست فتنه چنان بر او سنگین آمده که ناخواسته به الهی بودن جمهوری اسلامی اعتراف کرده و البته از یاد برده است که حکومت الهی شکست نمی‌خورد. کدیور نمونه‌ای است از جریان بیمار روشنفکری دینی. کسی که در کسوت روحانیت شیفته زیست و زندگی غربی است و در دیدگاه‌های خود نیز جایگاه برتر را به غرب و غرب‌اندیشان می‌دهد و هر جا که بتواند بر سنت و اصالت روحانیان و متفکران این سوی از جهان می‌تازد.



زندگینامه

محسن کدیور در سال 1338 در شهر فسا متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در شیراز، در سال 1356 با رتبه ممتاز، تحصیل در رشته مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه شیراز را آغاز، اما آن را نیمه‌تمام رها کرد و در سال 1359 متأثر از فضای مذهبی و معنوی آن ایام به تحصیل علوم دینی روی آورد و پس از یک سال تحصیل در حوزه علمیه شیراز به قم مهاجرت کرد و به مدت هفده سال در حوزه علمیه به فراگیری دروس و علوم حوزوی پرداخت.

مهمترین استادش منتظری بود و در سال 1376 به اخذ گواهی اجتهاد از اساتید خود نائل آمد. او تحصیلات عالی دانشگاهی خود را در رشته فلسفه و کلام اسلامی (با گرایش حکمت متعالیه) با اخذ مدرک دکترا از دانشگاه تربیت مدرس در سال 1378 به پایان برد.



کدیور چهارده سال در حوزه علمیه قم (مدرسه رضویه، مدرسه فیضیه و مدرسه آیتالله العظمی گلپایگانی) اصول فقه، فلسفه، منطق، فقه، تفسیر و ادبیات تدریس کرده است. وی از سال 1370 تا 1377 در دانشگاه‌های امام صادق(ع)، مفید، شهید بهشتی و تربیت مدرس به تدریس فلسفه و کلام اسلامی، فلسفه یونان، اندیشه سیاسی و حقوق عمومی در اسلام اشتغال داشته است.

محسن کدیور در سال‌های قبل از انقلاب، فعالیت مبارزاتی قابل ذکری ندارد و تنها یک بار در آخرین سال سلطنت پهلوی در جریان نهضت اسلامی در اردیبهشت ماه سال 1357 در شیراز بازداشت شد. بعد از انقلاب تا سال 1368، زمان رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی، فعالیت بارزی نداشت اما در زمره حلقه شاگردان منتظری بود و احتمالاً با توجه به پیشینی اولیه جریان اطراف منتظری، مترصد روزی بود که با قرار گرفتن او در رأس نظام، به مقاماتی بالا دست یابد. از ارتباط احتمالی وی با باند مهدی هاشمی معدوم نیز نباید غافل بود.



در پی تحولات بعدی و خطاهای محرز منتظری که منجر به عزل وی از سوی امام خمینی (ره) شد، امیدهای اطرافیان او هم بر باد رفت ولی با توجه به حضور امام (ره) توان و امکان ابراز منویات خود را نمی‌یافتند و از سوی دیگر امیدوار بودند با رحلت حضرت امام خمینی (ره) موقعیتی ایجاد شود که زمینه‌ساز قدرت گرفتن آنها باشد.

با رحلت حضرت امام (ره) و آغاز رهبری حضرت آیت‌الله‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) این جریان به شدت سرخورده شده و خود را از دست یافتن به مرکزیت نظام ناتوان دید و به همین دلیل به شدت علیه رهبری جدید نظام موضع گرفته و فراتر از آن به مخالفت با اصل ولایت فقیه مبادرت کرد.

در نوشته‌ها و اظهارات کدیور به این موضوع بر می‌خوریم که وی مدعی می‌شود که قانون اساسی جمهوری اسلامی در ابتدا فاقد اصل ولایت فقیه بود و بدون وجود این اصل به تأیید امام خمینی (ره) و مراجع دیگر رسیده بود و دو سه ماه بعد این اصل به آن افزوده شد. وی حتی ادعا می‌کند از همان زمان نسبت به این قانون

اساسی به دلیل وجود همین اصل موضع پیدا کرده و آن را دچار تناقض میدیده است! اما توضیح نمیدهد که چرا مخالفت خود را تا نزدیک به ده دوازده سال بعد آشکار نکرد.



به هر حال، وی بعد از سال 1368 به تدریج مواضع خود را علیه اسلام اصیل و انقلابی در قالب مقالاتی حاوی مضامین فکری و فلسفی و کلامی ابراز نمود و هر چه به مقطع خرداد 76 نزدیک شد بر موضع گیری علیه ولایت فقیه نیز شدت بخشید و تلاش کرد آن را زیر سؤال برده و مشروعیت آن را از جنبه های مختلف به چالش بکشد. این رفتار وی هماهنگ و همزمان با فعالیت حلقه کیان با محوریت عبدالکریم سروش بود که از آن حلقه بعدها کسانی مانند اکبر گنجی و آرش نراقی تولید شده و به انکار ضروریات دین و برداشت های بسیار انحرافی از قرآن معروف گردیدند.



جالب آنکه کدیور هم بعداً و هنگامی که از ایران خارج شد موضعی نزدیک به آنان در خصوص قرآن کریم و نبوت و امامت اتخاذ کرد و به نفی کلام الله بودن قرآن تصریح نمود و عصمت پیامبر (صلوات الله علیه) و ائمه (سلام الله علیهم) را نیز منکر شد.

فعالیت‌های تبلیغی وی علیه اسلام و نظام جمهوری اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) و همگامی و همراهی وی با اتهامات غرب علیه ایران به ویژه در زمینه حقوق بشر تا سال 1377 از سوی نظام تحمل شد و وی در ابراز عقایدش آزاد ماند. اما در این سال به دلیل موضع‌گیری‌های تند با هدف زمینه‌سازی برای ناامن کردن جامعه و به ویژه تحریک دانشجویان به نفی اسلامیت نظام، به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام و نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به حکم دادگاه ویژه روحانیت 18 ماه زندانی گردید و در 26 تیر 79 آزاد شد. علیرغم این محکومیت وی همچنان به تدریس در دانشگاه ادامه داد.

کدیور در سال 1360 ازدواج کرده، صاحب چهار فرزند و از 1376 ساکن تهران بود. کدیور پس از خرداد 84 از ایران خارج شد و به آمریکا رفت و از آنجا علیه نظام به ابراز موضع و ارائه تحلیل پرداخت و مواضع تندى علیه رهبر معظم انقلاب مطرح نمود. به ویژه در جریان فتنه 88 و پس از آن به فعالیت گسترده‌ای در

خارج کشور دست زد تا از یک سو زمینه‌های اعمال فشار هرچه سنگین‌تر از سوی کشورهای غربی بر ایران فراهم شود و از سوی دیگر اغتشاشات داخلی تداوم یابد.

وی هنگامی که ابتر بودن این اغتشاشات را دید، ناامیدانه و هتاکانه مدعی شد که « این حکومت الهی شکست خورده است» وی حتی متعرض همپالگی‌ها و بستگان خود هم شد و هنگامی که آنان ناگزیر از اقرار به حقانیت رهبری معظم انقلاب شدند، عصبانیت کلیت نظام و کشور و مردم ایران را « فاسد » توصیف کرد.



مرور مواضع و رفتارهای محسن کدیور دقیقاً نشان‌دهنده جریانی است که از ابتدای انقلاب تنها با هدف دستیابی به قدرت و مصادر اصلی و تصمیم‌گیرنده کلان در کشور تلاش کرد خود را به کانون‌های احتمالی قدرت در آینده نزدیک کند. اینکه وی با وجود اشتغال به تحصیل در دانشگاه در رشته مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه شیراز، در اوایل انقلاب و زمانی که روحانیت و روحانی بودن بعد از مدتها تبدیل به ارزش شده بود، ترجیح داد به تحصیلات حوزوی روی بیاورد و نفوذ او به حلقه اطرافیان منتظری، و به ویژه همان طور که در سطور پیشین اشاره شد عدم مخالفت وی در آن سالها با ولایت فقیه و ابراز این مخالفت از هنگام

عزل منتظری و سپس تشدید آن در زمان رهبری حضرت آیتالله خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، نشانه‌هایی غیرقابل انکار بر برنامه‌ریزی این جریان برای تسلط بر مصادر تصمیم‌گیری در کشور است.

در صفحات بعد، گوشه‌هایی از مواضع وی که در نوشته‌ها و گفته‌هایش در رسانه‌های مختلف منتشر شده است به عنوان شواهدی دال بر مدعیات فوق و به منظور نمایش روند انحراف از مسیر روشنی که امام خمینی (ره) ترسیم کردند و حضرت آیتالله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با صلابت آن را ادامه داده و به تکامل رساندند، ارائه میشود. این شواهد تنها مشتی از خروارها اظهارات به شمار می‌آید که بعضاً بسیار هتاکانه‌تر از آنچه است که در اینجا آمده نیز مخاطب محترم به این نکته توجه داشته باشد که قرار دادن این اظهارات در کنار مواضع و اظهارات سایر فتنه‌گران که در مجلدات دیگر ارائه شده‌اند می‌تواند نکات ارزشمندی از توطئه عمیق و گسترده فتنه 88 را آشکار کند.

اغراق نیست و بلکه به واقعیت بسیار نزدیکتر است که بگوییم ابعاد فتنه 88 آنقدر گسترده است که سال‌ها باید بگذرد و اسناد مختلف از مراکز سیاسی و امنیتی کشورهای غربی از طبقه‌بندی خارج و منتشر شوند تا بتوان اهداف و نقشه‌های شوم دشمنان و عوامل داخلی آنان را توصیف و عمق خیانت فتنه‌گران را چنان که شایسته است بازگو کرد؛ فاعتبروا یا اولی‌الابصار.

سوابق تحصیلی

کدیور ابتدا تحصیلات خود را در رشته مهندسی برق و الکترونیک در دانشگاه شیراز از سال 1356 آغاز کرد و با ناتمام گذاشتن آن به حوزه علمیه شیراز و سپس قم رفت. همزمان به تحصیل در رشته الهیات و معارف اسلامی دانشگاه قم در مقطع کارشناسی ارشد هم پرداخت. او دکترای خود در فلسفه و حکمت اسلامی (گرایش حکمت متعالیه) را در سال 1378 از دانشگاه تربیت مدرس گرفت و در حوزه نیز مجوز اجتهاد را به دست آورد.

کتاب و مقالات منتشر شده

کتاب‌های مهم کدیور حامل دیدگاه‌های او در باب نظریه حکومت در اسلام و به ویژه ولایت فقیه و نظریه‌های دولت در فقه شیعه است.

وی مقالات متعددی را نیز در همین راستا تحریر و منتشر نموده است. برخی از مقالات او حاوی مضامین موهن و مخدوش‌کننده چهره اسلام و تشیع بوده‌اند. (ماهنامه آفتاب، سال اول، شماره 1 و 2) «انتساب، انتصاب و انتخاب» (آفتاب، سال اول، شماره 3)، «کشف ولی امر» (آفتاب، سال 1، شماره 5، خرداد 80)، «خبرگان منصوب» (آفتاب، سال 1، شماره 6، مرداد 80)، «نظارت بر عملکرد ولی فقیه» (آفتاب، سال 2، شماره 11، دی 80)، «حکومت شماره 11»، «بررسی مستندات روایی حکومت انتصابی» (آفتاب، سال 2، شماره 12، بهمن 80)، «ریشه‌یابی حکومت انتصابی ابتکار متشرّعه نه راه حل شارع» (آفتاب، سال 2، شماره 12، بهمن 80)، «ریشه‌یابی حکومت انتصابی در جمهوری اسلامی» (تحلیل انتقادی مراحل سه‌گانه اندیشه سیاسی بنیانگذار ایران قبل از زمامداری) (آفتاب، سال سوم، شماره 14، فروردین 81) و ... از جمله این مقالات بوده‌اند که اغلب موجب آزرده‌گی معتقدان به تشیع اصیل شده‌اند. وی در همایش‌هایی هم حضور یافته و مقالاتی را ارائه نموده و از فرصت مطالعاتی در دانشگاه هاروارد نیز برخوردار بوده است.

نفاق و دورویی محسن کدیور

محسن کدیور، شاگرد شیخ منتظری، روحانی‌نمایی است که بعد از فتنه 88 به خارج از کشور گریخت و به عنوان یکی از اعضاء اصلی اتاق فکر جنبش موسوم به سبز، شروع به فعالیت علیه جمهوری اسلامی کرد.



با خروج از کشور کدیور، کم‌کم چهره از نقاب برداشت و روی منافق‌گونه خود را آشکار کرد. کدیور که در حوزه علمیه درس خوانده بود و خود را روحانی معرفی می‌کرد، در سال‌های ابتدای حضور در آمریکا با لباس روحانیت در کنفرانس‌ها و مجامع عمومی حضور پیدا می‌کرد تا دیدگاه‌های ضد دینی خود را موجه جلوه دهد. اما پس از مدتی برای اولین بار آن هم در B.B.C فارسی، چهره اصلی خود را رونمایی کرد.



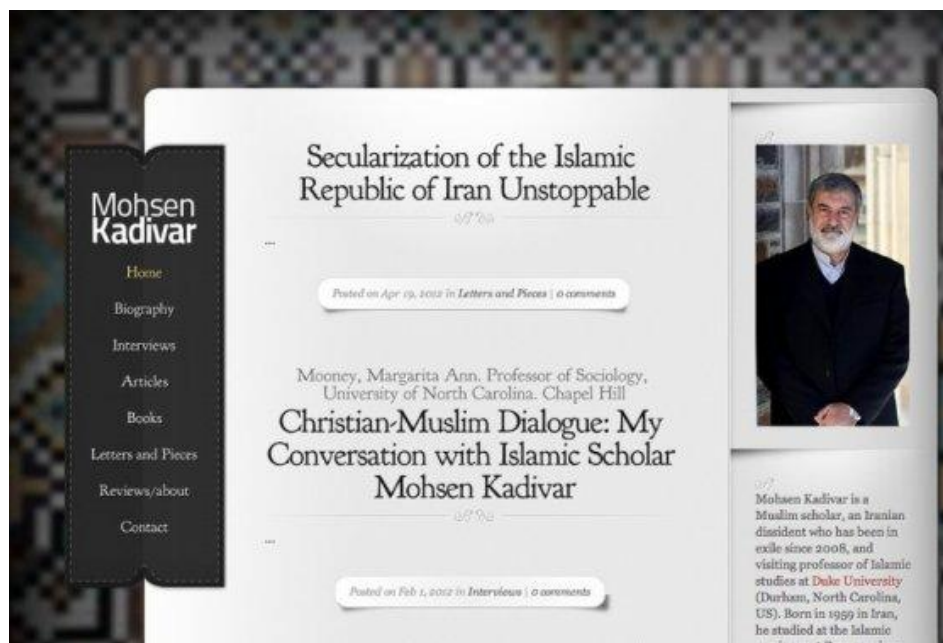
وی از آن پس تقریباً دیگر در هیچ‌جا با لباس مقدس روحانیت ظاهر نشد.

اما دورویی و نفاق کدیور تنها در اینجا خلاصه نمی‌شود. کدیور برای فریب دادن مخاطبان داخلی و خارج از کشور از شیوه‌های گوناگون استفاده می‌کند تا بتواند با ظاهر خود افراد را فریب دهد.

وی دارای وب سائیتی شخصی است که مطالب و نوشته‌های خود را بر روی آن سایت بارگذاری می‌کند. این وب سایت دارای دو صفحه و به دو زبان فارسی و انگلیسی است. اما جالب است بدانید تصویری که کدیور از خود در این دو صفحه به نمایش گذاشته است با یکدیگر تفاوت دارد. در صفحه مربوط به زبان فارسی که بدیهی است برای مخاطبین فارسی زبان که عمدتاً داخل کشور هستند طراحی شده، تصویری که از کدیور وجود دارد، تصویری است با لباس روحانیت.

The screenshot shows a website interface with a header in English. The main content is under the heading "Tamlī in Mustahli Hijab - 4". It includes a photograph of a man in a white turban and clerical clothing, and several paragraphs of text in English. The text discusses religious matters, including references to the Quran and the concept of hijab. There are also smaller sections with sub-headings like "اعتراف شدید به اعدام مخالفان سیاسی به اتهام محاربه" and "تأملی در مسئله‌ی حجاب - ۳".

اما در صفحه زبان انگلیسی که اختصاص به کاربران غیر ایرانی دارد، کدیور تصویری با کت و شلوار که نماد یک انسان علمی و آکادمیک است از خود به نمایش گذاشته است. چرا که کدیور به خوبی می‌داند اگر قرار است در داخل ایران، نظریات دینی او مورد خوانش قرار بگیرد چاره‌ای ندارد جز آنکه از خود، وجهه‌ای حوزوی و دروس فقهی و کلامی خواننده نشان دهد. در حالی که این را می‌داند برای مخاطب انگلیسی زبان، اصل بر ارائه نظریات و تئوری‌های دانشگاهی است نه صرفاً دینی. و حالا تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.



دیدگاه‌ها و مواضع

مجموعه تولیدات فکری محسن کدیور را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد: فلسفه، کلام و سیاست. فصل مشترک این سه دسته تولیدات فکری، تقابل با نظام حاکم است که به نظر می‌رسد.

از موضع اپوزیسیونی روشنفکرمانه اتخاذ شده است. مشخصه آثار وی در این سه حوزه آن است که به نفی اصالت و هویت ملی و دینی و استقلال سیاسی کشور در سال‌های بعد از انقلاب معطوف است و در آنها به نحوی رد پای تفکرات غربی و دین‌زدایانه از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و تأکید بر وجوه فردی دینداری مشاهده می‌شود. اگرچه در عرصه فلسفه کمتر میتوان چنین مواضعی را دید، اما بعضاً شیفتگی او به فلسفه غربی و برخورد تحقیرآمیز با فلسفه شرقی (که از قضا تخصص اصلی اوست) مشهود است.



الف. در زمینه فلسفه

در این حوزه مقالات و کتب منتشره شده متسبب به کدیور بیشتر صبغه‌ای آکادمیک و غیر سیاسی دارند و بررسی آنها به لحاظ تشخیص مضامین متضاد با نظام و تفکر امام (ره) باید از زاویه فلسفه و با احاطه کافی به موضوعات و مباحث فلسفی صورت گیرد که از حوصله و اهداف این مجموعه خارج است. با این همه، در نوشته‌ها و اظهارات کدیور در این زمینه تأکید وی بر لزوم تسلیم شدن در برابر امواج مدرنیته را میتوان دید. برای مثال او در در همایش دین و مدرنیته، می‌گوید:

"تلقی از مدرنیته به تجدد و امروزی بودن دلالت می‌کند و این طرز تلقی نه بار مثبت دارد و نه بار منفی، ضمن اینکه هیچ معنای ارزشی هم از آن استنباط نمیشود. بین دو نگاه به مدرنیته که یکی آن را یک دوران تاریخی و دیگری آن را نوعی جهان‌بینی می‌بیند، گاهی خلط صورت می‌گیرد. من به نگاه اول بیشتر توجه داشته‌ام و به نوع نگاه دوم هم بیتوجه نبوده و در 150 سال گذشته تاریخ ایران میتوان سه برداشت متفاوت را درباره داد و ستد اسلام و مدرنیته مشاهده کرد؛ متشرعان سنتی و سنت‌گرایان قائل به ناسازگاری اسلام و مدرنیته که البته هر کدام از زاویه‌ای متفاوت به موضوع می‌نگرند، اما وجه اشتراکی هم دارند و آن اعتقاد به پروژه همه یا هیچ است.

برداشت سوم نیز نگاه روشنفکران دینی است که سعی در سازگار کردن این دو داشته و دارند. اگر طرفین بپذیرند که هیچ کدام کالای بی‌نقصی در اختیار ندارند و قرار است چیزی را به دست آورند که ندارند، معنای داد و ستد بیشتر روشن خواهد شد. باید بپذیریم که عمل دینی‌مان در طول تاریخ غیرقابل انتقاد نبوده و عرضیاتی به این دین اضافه شده که امروز باید تکلیف آن مشخص شود. جهان مدرن و مواجهه آن با اسلام باعث شده است که برخی از نقاط ضعف معرفت و عمل دینی‌مان را بشناسیم و پالایش کنیم. اگر تعصباتی در تاریخ دین را همراهی کرده، رحمت‌هایی هم از آن ناشی شده است و اگر مدرنیته پیام‌آور حقوق بشر و دموکراسی است، جنگ ویتنام و بنیادگرایی و فاشیسم هم فرزندان مشروع آن هستند، بنابراین چاره‌ای جز گزینش نداریم، چراکه دو طرف نقاط مثبت و منفی دارند. مدرنیته هم در چند حوزه نیازمند دین است. از آن جهت که عقل مستقل نمی‌تواند همه حقایق را درک کند، در حوزه حقیقت‌یابی و درک مفاهیمی که در دسترس عقل نیستند، نیازمند وحی است". (رابطه دین و مدرنیته از دیدگاه محسن کدیور - ایسنا / 27 / 5 / 1385)

گفتار فوق به خوبی نشان از تلاش برای التقاط دین و تفکرات و گرایش‌های غربی دارد. ضمن آنکه ادعای کدیور در این اظهارات درباره وحی و نیاز مدرنیته به آن، در اظهارات بعدی‌اش نقض شده و وی درباره وحی نظری غیر از این ابراز میدارد که می‌تواند به معنی تسلیم محض وی به لحاظ فکری در برابر تفکر غربی و دست برداشتن از همین دفاع نیم‌بند از وحی و دین باشد.

همچنین در سطور فوق وی تلویحاً اشاره کرده که «دین کالای بینقصی در اختیار سنت‌گرایان نیست» و نمی‌تواند نیازهای آنان را به ویژه در عرصه این جهان پاسخ دهد و به همین دلیل باید از مدرنیته که متضمن رویکرد غیردینی و دنیوی است مدد بگیرد. وی همین رویکرد را بعداً در جایی دیگر اینگونه دنبال میکند و با تفکیک معنویت‌گرایی و دینداری از یکدیگر مدعی می‌شود که این دو مکمل یکدیگرند:

"معنویت‌گرا کسی است که جهان را منحصر در امر مادی نمی‌داند، یعنی واقعیتی متعالی و مجرد برای آن قائل است. ... تفاوت چهارم معنویت‌گرایی با دینداری بحث بر سر دنیاگرایی اندیشه اول است. یعنی به معنای اصیل اندیشه معنویت‌گرا، سکولاریته را هدف قرار داده و به مسئله آخرت بی‌توجهی میکند. در این اندیشه دین و تقدسات در زندگی دنیوی محوریت و موضوعیت ندارند. رواج تفکر معنویت در جامعه ما نیز باعث تکاپوی بیشتر دینداران میشود تا حواسمان را بیشتر جمع کنیم و همه امور را به آخرت نسپاریم. باید دنیای بهتری هم

داشته باشیم و در جامعه مدنی ما باید ارزش‌های اخلاقی در بین دینداران برجسته‌تر از دیگر جوامع باشد و اگر نیست وای بر ما و حق دارند که ما را نقد کنند. (سخنرانی محسن کدیور در شب. (بیست‌وسوم ماه رمضان در حسینیه ارشاد / اعتماد -1386/14/7)



همچنین در جایی دیگر وی اظهار داشته است که فلسفه اسلامی ناتوان و لاغر است، در حالی که فلسفه غربی تنوع و فربهی خوبی دارد و آنان بر این اساس توانسته‌اند مفهوم شهروندی (دمکراسی) را توسعه و تعمیق بخشند در حالی که ما به توسعه مفهوم شهریار (استبداد) پرداخته‌ایم:

امروز وقتی که می‌گوییم فیلسوف، به دنبال نکات تمایز او با دیگر فلاسفه می‌گردیم، متفکری که فکر و سخن تازه‌ای را به‌نام خود در تاریخ فلسفه ثبت کرد باشد. دکارت تعدادی ابتکارات خاص دارد که به‌نام او در تاریخ فلسفه ثبت شده است، یا بحث فلسفه نقادی با کانت شروع میشود. مشکلی که ما در فلسفه خود ما داشته‌ایم، این است که تنوع در فلسفه ما بسیار اندک است، برخلاف فلسفه‌های جدید و معاصر غربی که بسیار متنوع‌اند، در فلسفه‌های ما تنوع زیاد نیست.

گاه گفته میشود که ما سه نوع مکتب فلسفی داریم. مکتب مشایی، اشراقی و حکمت متعالیه. با کمی دقت در تحقیق، به دو نحله دیگر فلسفی برخورد میکنیم که به مکتب فلسفی تبدیل نشدند، یکی نحله متکلمان - فیلسوفان که در مکتب شیراز تحقق پیدا کردند از خواجه نصیرالدین طوسی تا قبل از میرداماد، و یکی هم نحله نوافلاطونی‌ه‌ای مسلمان، بلکه هر کدام تکخال‌هایی دارند. این پنج مدرسه را در بین فلاسفه خود داریم، ولی تاکنون ابتکارات فلاسفه ما به خصوص فلاسفه نخستین یعنی کندی، فارابی و ابن سینا در مقایسه با فلاسفه یونانی به شکل مشخص با افلاطون، ارسطو و فیلسوفان نوافلاطونی احصا نشده است. در این فاصله هزار ساله همت غالب استادان فهم و شرح و حاشیه موضعی متون فلسفی بوده و کمتر کار تحلیلی و نظام وار در حوزه فلسفی ما صورت گرفته است.

تحلیل متون و تحقیقات موضوعی و به‌خصوص بررسی سیر تاریخی آن‌ها در فلسفه ما، کمتر مورد عنایت واقع شده است.

«شهروند» اتم فکری سیاسی یونانیان بوده است و «شهریار» اتم فکری سیاسی ایرانیان. (نقد حال فلسفه اسلامی؛ مصاحبه روزنامه اعتماد ملی با کدیور 1385 / 12 / 24)

ب. در زمینه کلام

در این زمینه مطالب منتشره متسبب به کدیور صبعه سیاسی نسبتاً پررنگی داشته و در آنها رگه‌های قوی تخالف و تضاد با نظام و دستگاه فکری ولایت فقیه مشهودتر است. در این حوزه وی از یک سو به طرح برخی مباحث در کانون توجه عام مبادرت کرده و از آنها نتایجی دیگرگونه و متفاوت از نظر غالب فقها و به ویژه ولی فقیه استخراج می‌نماید. برخی مباحث مطرح شده از جانب وی نیز که در کانون توجه عام قرار ندارند به طور ریشه‌ای در ارتباط با مقولات حساسیت برانگیز مانند حقوق زنان هستند.

دین و حقوق بشر

به طور کلی میتوان گفت وی خواستار انطباق احکام اسلام بر موازین جهانی نظیر حقوق بشر است تا از این طریق روشن شود که اسلام دین خوبی است. این همان تفکری است که برخاسته از غرب بوده و در واقع، عدول از احکام دینی و قوانین وضع شده الهی و تن دادن به رویکردها و قوانینی وضع شده انسانی را خواهان است و توصیه میکند. برای مثال، وی با طرح بحث برده‌داری در اسلام مینویسد:

دوران کلی‌گویی و ادعاهای گزاف درباره‌ی سازگاری دین با حقوق بشر به سر آمده است. امروز چاره‌ای جز این نداریم که تن به مطالعات موشکافانه‌ی پسینی موردی احکام دینی با مواد حقوق بشر دهیم و به طور شفاف و روشن موضع دینداران را در قبال این گونه مسائل مدرن مشخص کنیم. مفهوم برده و شخص تحت انقیاد وسیع‌تر از گذشته است. در حقوق کار، حقوق کودکان و حقوق زنان بسیاری مصادیق از موارد ملحق به بردگی به حساب می‌آید.

کدیور سپس با آوردن آراء و احکام « برده‌داری » منتسب به فقهای شیعه یادآوری میکند:

اول: هیچ یک از اسباب بردگی اختصاص به زمان گذشته ندارد و در صورت قدرت خارجی مسلمانان امروز نیز از سوی معتقدانشان امکان اجرا دارد.

دوم: با وجود تأکید فراوان و تشویق بسیار آزادی بردگان، اسباب الزامی رفع بردگی به میزانی نیست که بتواند برده‌داری را ریشه‌کن کند. لذا با احکام یاد شده استمرار بردگی چندان غیرطبیعی نیست. سوم: با وجود جاذبه‌های فراوانی که در برده‌داری به چشم می‌خورد، از جمله نیروی کار فراوان تقریباً مجانی یا بسیار ارزان، امکان استمتاع جنسی بسیار گسترده، تمایل طبیعی جامعه‌ی برخوردار از این امکانات به ادامه‌ی برده‌داری است. و در نهایت با مقایسه‌ی میان احکام بردگی در اسلام معاصر با اسناد حقوق بشر نتیجه می‌گیرد:

[این مقایسه] نشان میدهد که ناسازگاری دیدگاه مشهور اسلامی معاصر با اسناد حقوق بشر واضحتر از آن است که احتیاجی به توضیح و اثبات داشته باشد یا قابل توجیه باشد. اینکه برخی مالکان متشرع و خداترس از برخی حقوق خود نسبت به بردگانشان استفاده نکنند، باعث نمی‌شود اختیارات شرعی گسترده‌ی مالکان برده را نادیده بگیریم. در وضع قانون همه‌ی جوانب را می‌باید در نظر گرفت و امکان هرگونه سوء استفاده را پیشاپیش مسدود کرد. مورد به مورد اسباب بردگی و احکام و تکالیف بردگان با اسناد حقوق بشر در تعارض مستقیم است. ...

احکام بردگی به طور گسترده در متون اسلامی، کتاب، سنت و آرای فقهی و اخلاقی مطرح است. ... این احکام در تعارض کامل با اسناد حقوق بشر است.

... اکنون با استقصای کامل آیات قرآن کریم در مسأله برداری و مطالعه آنها ضمن سه محور کلی اسباب بردگی، اسباب رفع بردگی و احکام بردگی نتایج زیر قابل ذکر است: اول - قرآن فی الجمله مسئله بردگی را امضا کرده است و پذیرفته است که آدمیان به آزاد و برده تقسیم می‌شوند و بردگان در بسیاری موارد از حقوق کمتری از آزادگان برخوردارند. دوم - بحث اسباب بردگی مطلقاً در قرآن کریم مطرح نشده است. یعنی نحوه برده شدن آدمیان در قرآن مسکوت گذاشته شده، به علاوه هیچ تأکیدی بر حفظ نظام بردگی و هیچ تشویقی بر گرفتن برده مشاهده نمیشود. از آن سو آزاد کردن بردگان به شدت مورد تشویق قرآن و در زمره عبادات محسوب شده است. سوم - مجموعه آیات مرتبط با بردگی نحوه مواجهه قرآن با قضیه خارجیّه برده‌داری را نشان می‌دهد. قضایای خارجیّه زمان‌مند و موقتند. از قضایای خارجیّه، احکام قضایای حقیقه و ثابت قابل استنباط نیست.

چنان که آشکار است وی این بحث را برای استنتاج مهم‌تری که عبارت است از موقوف بودن برخی آیات قرآن به زمان و مکان مطرح کرده است. پرداختن به موضوع برده‌داری در اسلام بدون تعمق در مفاهیم قرآنی و متحجر جلوه دادن فضای تفکر اسلامی و در مقابل، ارائه چهره‌ای انسانی و معقول و فاضله از تفکر غربی از مختصات مضمّر در این بحث است. رد این نحوه مباحثه را در دیگر مقالات و کتب کدیور میتوان مشاهده کرد؛ به ویژه در مقالات سیاسی وی که در ارتباط با تفکر سیاسی در اسلام بالاحص جمهوری اسلامی جریان دارد. وی همچنین در باره حقوق زنان در اسلام، با توجه به آنکه در بحث برده‌داری بخشی از برده‌داری را تسلط مرد بر زن عنوان کرده، به طرح نظریات دگرگونه خود و برداشت‌هایش از اسلام می‌پردازد: در جامعه ما هم مشکل عرفی در این زمینه وجود دارد هم مشکل دینی و مذهبی. ... آنچه ما امروز با آن مواجهیم میراث فرهنگی‌ای است ریشه گرفته از سه فرهنگ دین اسلام و عرف ایرانی و برخی مقتضیات جهان مدرن. ... اگر اشکالاتی هم متوجه حقوق زنان امروز ایران می‌باشد، به نظر میرسد اکثریت قریب اتفاق آنها، متوجه بخش مذهبی و دینی‌اش است. قوانین موضوعه ایران بیش از آنکه از دید نیاکان ما نوشته شده، مبتنی بر حقوق سنتی دینی و احکام شرعی است. اگر اشکالاتی باشد، باید به نقد اینها پرداخت. ... اندیشه سنتی کاری به ارزیابی فی حد ذاته احکام شرعی ندارد و احکام را چون گوینده، قایل و واضع عادل دارند، عادلانه میدانند. چون خدا و رسولی آن را

گفته‌اند که خطا و اشتباه در آن‌ها راه ندارد. اما از دیدگاه اسلام نو اندیش بسیاری از احکام سنتی در حوزه زنان فارغ از انتسابشان به شارع، عادلانه ارزیابی نمی‌شود. ... به طور کلی اندیشه سنتی قائل به تساوی حقوقی زن و مرد نیست، تفاوت حقوقی زن و مرد یکی از ضروریات اندیشه سنتی است. این را شفاف، صریح و قاطعانه عرض می‌کنم. یعنی اگر کسی از پارادایم اجتهاد سنتی به در نیاید، یعنی علم اصول فقه را آنچنان که هست، بپذیرد، نتیجه‌اش همین است. ... معتقدم در زمان نزول احکام دینی یعنی در عصر نزول و بعثت، هر حکم شرعی که وضع می‌شده است، سه ویژگی اصلی داشته، تک تک احکام این سه ویژگی را داشته‌اند: اولاً در عرف آن روز عقلایی محسوب می‌شده است، نه به اعتبار اینکه پیامبر فرموده می‌پذیرفتند، چون فی حد نفسه درست بود می‌پذیرفتند. این امر مهمی است که رویش انگشت می‌گذارم. نه چون این شخص مقدس چنین فرموده است می‌پذیرم، وقتی به خودش رجوع می‌کرد میدید عجب حرف حسابی است، بهتر از این نمیتوان سخن گفت. مقایسه می‌کرد با مذاهب دیگر، می‌دید برتر است. پس دومین ویژگی احکام شرعی برتری آنها نسبت به راه حل‌های مشابه بود. و بالاخره مهم‌ترین ویژگی احکام شرعی عادلانه بودن آنهاست.... مثلاً حکمی مانند سنگسار اگر به گوشمان خورد این نکته در ذهنمان خلجان میکند؛ آیا این شیوه مجازات برترین شیوه مجازات است؟ آیا این شیوه شیوه عقلایی است؟ آیا این شیوه عادلانه است؟ هکذا در زمینه این که بانوان حق طلاق ندارند. چگونه میتوان از اینکه خون‌بهای زن نصف خون‌بهای مرد است در شرایطی که مرز دانشجویان دختر از شصت درصد کل دانشجویان گذشته دفاع کرد؟ احکام حوزه زنان به استنباطی دوباره محتاج است، اجتهادی در مبانی و فروع و متناسب با ضوابط عقلایی و مدارک اصیل عدالت. کتاب و سنت را میباید با این عینک بازخوانی کرد. همچنین است مطرح کردن بحث مصافحه با اجنبیه و بازخوانی احکام آن با عینک غربگرایی:

مشهور علمای امامیه دست دادن مرد با زن نامحرم را مجاز نمی‌شمارند. ... هر چند به اعتقاد ما احکام و دستورات اسلامی گزاف نیست بلکه تابع مصالح و مفاسد واقعی می‌باشند، ولی در امور عبادی که مبنی بر تعبد محض است نوعاً مصالح خصوصیات آنها برای ما مخفی است و عقلاً در تشخیص آنها راهی نیست. ولی در احکام و دستورات خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نوعاً مصالح و ملاکات آنها از راه عقل دقیق و سالم و یا لحن ادله شرعی آنها به دست می‌آید، و چنین نیست که دارای مصالح سری غیر قابل درک باشند. از باب مثال حرمت مصافحه با اجنبیه یا به جهت حرمت التذاذ جنسی از اجنبیه و یا ترتب مفاسد بر آن و یا هتک

احترام او می‌باشد. پس اگر برای التذاذ نیست و مفسدهای نیز بر آن مترتب نباشد و او برای خود این احترام را قائل نیست بلکه ترک مصافحه را بی‌احترامی به خود تلقی میکند طبعاً وجهی برای حرمت در میان نیست.

محسن کدیور: در احکام اسلام هیچ عبارتی درباره حجاب نیست

در حالی که مساله حجاب در قرآن مورد تاکید قرار گرفته و روایات بسیاری از ائمه اطهار(س) و حضرت زهرا(ع) درباره حجاب و ضرورت آن وجود دارد، محن کدیور به صراحت این امر را منکر می‌شود.

وی در یکی از تحلیل‌های سطحی خود از حجاب می‌گوید:

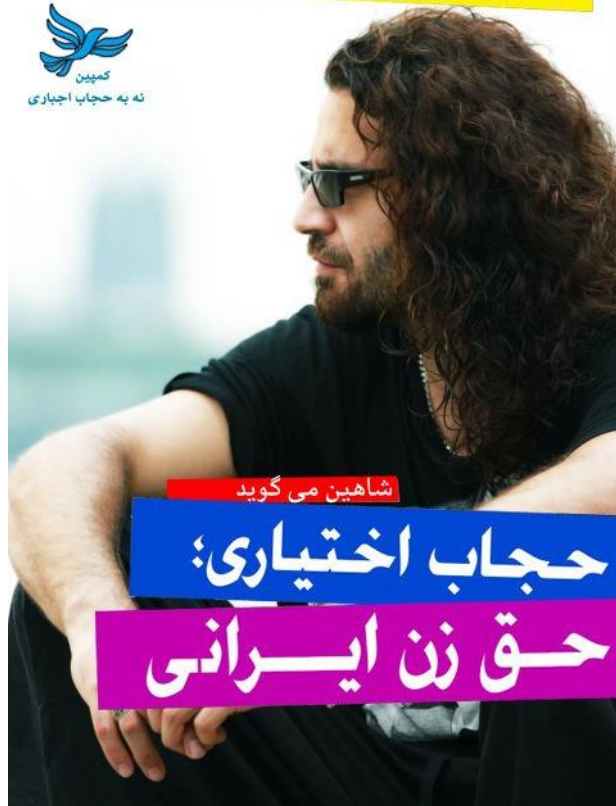
در میان روایات معتبر از فاطمه زهرا (س) هیچ عبارتی درباره حجاب دیده نمی‌شود. در احکام اصلی حجاب هیچ حکمی به پیامبر (ص) یا امیرالمؤمنین (ع) نسبت داده نشده است. در احکام حجاب روایات متواتر لفظی و معنوی وجود ندارد و غالب آنها نص در مطلوب نیستند."

همانند عبدالکریم سروش، کدیور نیز که روزگاری از مدافعان ایدئولوژی اسلامی بودند، این روزها همواره در تلاش هستند تا مواضع دیروز خود را منکر شده و حتی علیه آن به ایراد سخنرانی و نوشتن مقاله پردازند.

کمپین مخالفت با حجاب، از شاهین نجفی تا محسن کدیور سال گذشته، جریان فتنه که رهبری آن عملاً به دست ضدانقلاب خارج نشین افتاده است، با راه اندازی کمپینی در رابطه با حجاب، بخش دیگری از منویات درونی خود را آشکار کرد. در این کمپین که در یکی از شبکه های اجتماعی خاص همسو با صهیونیست ها راه افتاده است، از مخاطبین خواسته شده تا با ارسال عکسهای خود، از حجاب اختیاری حمایت کنند.

Shahin believes

Unveil women's right to unveil



شاهین می گوید

حجاب اختیاری؛

حق زن ایرانی

برخی از چهره های شاخص ضد دین مانند شاهین نجفی در این کمپین شرکت کردند. این در حالی است که علاوه بر این عنصر معلوم الحال، محسن کدیور به همراه افراد دیگری مانند حسن شریعتمداری (فرزند کاظم شریعتمداری از مخالفان امام خمینی)، علی اکبر موسوی خوئینی (نماینده اصلاح طلب مجلس ششم که اکنون در امریکا به سر می برد)، فرهاد جعفری (نویسنده سکولار حامی جریان انحرافی) و تعدادی دیگر از عناصر افراطی و پادوی ضدانقلاب به چشم می خورد.



رویکرد کدیور به حقوق بشر به عنوان متن و قانونی مرجح بر دستورات و قوانین اسلام، بیگمان به معنی پذیرش همه وجوه و پیامدهای حقوق بشر غربی است که متضمن تأیید و به رسمیت شناختن همجنسگرایی، نفی دین از حوزه عمومی، تأیید و به رسمیت شناختن فرقه سازی استعماری، و... است. از آنجا که وی در مراحل اخیر استحاله فکری خود، مانند دیگر وابستگان این طیف، غیرالهی بودن قرآن کریم را پذیرفته و بر معصوم نبودن پیامبر و ائمه تصریح کرده است (مدعیاتی که دقیقاً و عیناً برخاسته از آموزشهای ضداسلامی

صهیونیسم بین‌الملل و بهائیت است)، و در کنار مدعیاتی مانند مباح بودن مصافحه با اجنبی و... دیر نیست که وی رسماً و صراحتاً بر انحرافات اخلاقی و بسیاری دیگر از رفتارهای مخرب غربی، به عنوان «حقوق بشر» مهر تأیید بزند.

نفی مشروعیت دینی نظریه ولایت فقیه

وی با یافتن نقطه تلاقی میان مباحث سیاسی و مباحث فقهی به دنبال آن است که نشان دهد در نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، حکم ولی فقیه شرعی نیست. به عبارت دیگر کدیور با این استدلال میخواهد موجودیت این نظریه در قانون اساسی و الزامات آن را نادیده بگیرد:

آنچه که از قانون اساسی به دست می‌آید درباره لزوم انطباق یا لزوم تشخیص عدم مغایرت، قانون اساسی دومی را تأیید میکند یعنی "تشخیص عدم مغایرت"، اما انطباق با موازین اسلام نیازی به انجامش نیست، اگر قانون چنین چیزی را تصویب کرده بود کار بسیار دشوار بود. فوق‌العاده دشوار است که ما بگوییم چیزی منطبق با اسلام است، اما اگر بگوییم مغایرتی ندارد کار ساده است. مثال میزنم، بسیاری از این احکام جدید و مستحدثه که پیش می‌آید ما فقط میتوانیم بگوییم تغایری با اسلام ندارد اما با توجه به اینکه در زمان شارع نبوده است نمی‌توانیم بگوییم منطبق با اسلام است.



انطباق مؤلف‌ای بسیار بیشتر نیاز دارد. پس مستند بحث، ما در تشخیص عدم مغایرت عبارت است از اصول **72,91,94,96,112** بر مبنای این اصول صریحاً میتوانیم بگوییم آنچه که وظیفه شورای نگهبان است " تشخیص عدم مغایرت " است نه تشخیص انطباق با موازین یا احکام اسلامی یا هر چیز دیگر. ... سؤال بعدی این است که آیا میزان شرع یا احکام شرع شامل حکم ولایی، حکم حکومتی و حکم مصلحتی میشود یا نه؟ خیر پاسخ صددرصد منفی است، چرا؟ زیرا حکم ولایی یا حکم حکومتی یا حکم مصلحتی از احکام متغیر هستند. قانون نمی‌تواند خودش را با این امور منطبق بکند. صرفاً همین کلمات احکام شرعی یا احکام اسلامی یا موازین اسلامی به لحاظ فقهی فقط احکام ثابت را در برمیگیرد، حکم ولایی حکم متغیر است، از دایره احکام شرعی بیرون است. پس شورای نگهبان شرعاً حق ندارد مصوبات مجلس را به دلیل مخالفت با حکم حکومتی ولی فقیه رد کند، دیگر چه برسد به اظهار نظر، رهنمود و تمایل ولی فقیه.

نفی الهی بودن قرآن

این برداشت از جمله مهمترین مواضع کدیور و سروش و گنجی است. این سه نفر در این مورد به توافق قول رسیده‌اند که انتساب قرآن به خدا و کلام الله دانستن آن، راه را بر بسیاری از انحرافات و به زعم آنها بر « تأویل » می‌بندد. بنابراین برای راه گشودن استنتاج‌های بعدی و تفسیر به رأی آیات قرآن و نادیده گرفتن برخی آیات، در اساسی‌ترین گام باید آن را «متنی انسانی» در نظر گرفت. اکبر گنجی در چند مقاله به بهانه نقد مقالات کدیور به توضیح و تبیین رویکردهای وی در خصوص دین و اسلام پرداخته و این مقالات را که در آنها برداشت‌های غیرمنطقی و منحرف از دین ارائه شده موجب «امیدواری بسیار» تلقی کرده است. از جمله درباره مقاله‌ای با عنوان «قلب اسلام» نوشته کدیور توضیح می‌دهد:

مقاله جدید آقای محسن کدیور، " قلب اسلام"، امیدواری بسیار ایجاد کرد. ایشان در ابتدای این مقاله، به درستی گفته‌اند " هر که خود را مسلمان می‌داند، مسلمان است و داور دین و ایمان آدمیان دادار دادگر در روز بازپسین است". ... در پایان هم گفته‌اند " بار دیگر بر این نکته تأکید میکنم که نقد دینی آراء هیچ تلازمی با نقد دیانت و ایمان صاحبان آنها ندارد و داوری در این باره " فعلی الهی است نه بشری گنجی البته از این منظر که کدیور در این بحث رویکردی فقهی دارد، نوشته او را مستوجب نقد میدانم اما به سرعت به موضوع اصلی آن

مقالات بازمیگردد که در واقع مشابه نظریات خود او در باب قرآن کریم است: پس از ماهها بحث و گفتوگو، جناب آقای کدیور به صراحت و روشنی تمام اعلام کرده‌اند که هیچ دلیلی بر کلام الله بودن قرآن وجود ندارد: "مسلمانان اسلام خود را با ایمان به رسالت الهی محمد بن عبدالله (ص) و قرآن به عنوان کلام الله مجید آغاز کرده‌اند. این باور پایه اجزاء و مؤلفه‌هایی دارد که در حکم ذاتیات آن محسوب می‌شوند. این باورهای پایه اصول موضوعه‌های هستند که تعالیم اسلامی بر مبنای آن نهاده شده‌اند. ایمان مؤمن پشتوانه اعتبار این اصول موضوعه‌اند... مسلمانان در ایمان به دعوی پیامبری محمد بن عبدالله(ص) جز این قرآن و قبول صداقت او چیزی نداشته‌اند.



مخاطبان اولیه وی مسلمان شدند چون باور کردند که او راست می‌گوید و این قرآن از سوی خداوند بر او نازل شده است. اصولاً کسی مدعی اقامه دلیل عقلی بر نبوت خاصه نیست. اساساً مگر امور جزئی شخصی قابل اقامه برهان است؟ مسلمانانی که توفیق هم‌عصری با پیامبر را فاقدند، چون کماکان این مدعا را صادقانه یافته‌اند به او ایمان آورده‌اند و می‌آورند. بنابراین ایمان مسلمانان به خدا و رسالت پیامبرشان پشتوانه اعتبار قرآن است. اکنون مؤمن به قرآن مجاز است برای توصیف دینش به قرآن مراجعه کند... مسلمانی با ایمان به صداقت محمد بن عبدالله (ص) آغاز میشود. " ... جناب کدیور در بخش دیگری از سخنان اخیرشان فرموده‌اند "اگر

چیزی با قرآن معارض یا ناسازگار باشد قابل استناد به اسلام نیست... اگر صفاتی به قرآن، وحی و رسالت نسبت داده شود، که با محتوای قرآن و سنت معتبر پیامبر معارض و ناسازگار باشد، به یکی از این دو تالی فاسد منتهی میشود: تالی فاسد اول: جهل پیامبر (بر فرض بی‌اطلاعی وی از این صفات ممیزه مشخص) تالی فاسد دوم: عدم صداقت وی (بر فرض اطلاع و گزارش خلاف واقع وی از این صفات ممیزه مشخص) لازمه منطقی هر دو شق نفی رسالت وی است.

شخصی که از مهمترین ممیزات رسالتش بی‌اطلاع است یا در اهم ممیزات رسالتش به مخاطبانش عمداً خلاف واقع را گزارش کرده‌است، فاقد حداقل صلاحیت رسالت الهی است. نتیجه منطقی این استدلال این است که برای مؤمن به رسالت وی تنها طریق توصیف قرآن و وحی و رسالت، شیوه سازگار با قرآن است، و به زبان دقیقتر « . آنچه در تعارض و ناسازگاری صریح با قرآن نباشد.

(نگاهی به نقدهای محسن کدیور از نمادهای روشنفکری دینی 9 و 10) «پذیرش بی‌دلیلی مدعای کلام الله بودن قرآن»/رادیو زمانه).

البته گنجی اگر به نقد آرای کدیور در این خصوص مبادرت کرده است نه برای دفاع از قرآن و الهی بودن آن بلکه برای این است که این درجه از موضع‌گیری کدیور در مورد قرآن را ناکافی می‌داند و در پی آن است که کدیور هم مانند او و آرش نراقی به ارائه دیدگاه‌های بسیار تندتر و نافی الهی بودن قرآن و استنتاج برداشت‌هایی از قرآن همسو با فرهنگ غربی و حتی توجیه انحرافات اخلاقی بپردازد.

برداشت‌های انحرافی از دین

بخش دیگری از مواضع فکری کدیور، تفسیرها و تحلیل‌های او در خصوص مباحثی است که نافی فرابشری و الهی بودن دین است. تقلیل جایگاه پیامبر و ائمه یکی از این مباحث بوده که وی همانند کسانی چون شبستری و سروش بدان توجه کرده و چنین برداشتی را در یک سخنرانی در سلسله جلساتی که جبهه مشارکت متولی برگزاری آنها بوده ارائه مینماید:

قرآن کریم هرگز از واژه عصمت برای هیچ بشری سخن نگفته است نه پیامبر و نه غیر پیامبر؛ بلکه از طهارت معنوی سخن گفته است و طهارت معنوی، باغی است که به انبیا و اولیا اختصاص ندارد. ... واژه عصمت در قرآن برای هیچ بشری حتی پیامبر به کار نرفته است. در قرآن از طهارت سخن گفته شده است و تقوا، اخلاص و طهارت سه طیفی هستند که میتوان در آن اوج گرفت و خالص شد و تا جایی پیش رفت که امکان سلطنت شیطان در آنجا وجود نداشته باشد. ما یقین داریم که پیامبران به آن رشد رسیده‌اند... سؤال این است که آیا عصمت و طهارت معنوی تنها مختص به پیامبر و ائمه است؟ قرآن چنین چیزی را صحیح ندانسته است. ... قرآن خود را جدا از خطا میداند، اما پیامبری را که این کتاب و وحی را حامل است تنها در بیان وحی دچار اشتباه نمیشود چرا که آن چیزی که باید از هر نوع تحریف در امان بماند قرآن است. پیامبر در دو حوزه ابلاغ و تعلیم دین خطا نمیکند، اما هیچ دلیل دینی و قرآنی وجود ندارد که خارج از این دو حوزه نیز خطا نمیکند. ... این قرائت رسمی‌ای که تبلیغ میشود و ائمه و پیامبر را در کنار خدا قرار میدهد به هیچ وجه در قرآن وجود ندارد. ... پیامبر در حوزه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امور روزمره مأمور به مشورت است پس دیگران هم باید حساب کارشان را بکنند.

(سخنرانی کدیور در کانون توحید با عنوان طهارت معنوی - 20/7 /1385)

در همین سخنرانی وی تأکیدی فراتر از معمول بر لزوم رجوع به عقل در دین دارد که بیگمان در جهت عقلانی نمودن دین (سکولاریزم) است، منتها با ادبیاتی که مخاطب را در وهله نخست به اشتباه میاندازد، اما با کمی دقت میتوان دریافت که منظور وی از عقل، کدام عقل است؛ آنجا که اشاره میکند ما از عقل برای فهم آیات الهی و سنت نبوی استفاده نکرده‌ایم؛ اندیشه دینی احیا نمی‌شود مگر آنکه حق عقل به دقت رعایت شود. یکی از چهار منبع دینی ما عقل است، اما به نظر میرسد آنچه در دوران جدید مورد توجه قرار نگرفته است عقل است. ما از عقل برای فهم آیات الهی و سنت نبوی استفاده نکرده‌ایم در حالی که با عقل باید این دو میراث را مورد ارزیابی قرار دهیم و سنت معتبر را از غیر معتبر جدا کنیم. لازم به یادآوری است که کدیور در این مقطع (قبل از خروج از ایران) ظاهراً به الهی بودن آیات قرآن معتقد بوده و بعداً به نظریه سروش و گنجی گرایش پیدا کرده است و این نشان می‌دهد که روند استحاله وی ریشه دار و مداوم و زاویه انحراف او در حال توسع بوده است.



نفی ستگرایی

در چهارچوب فکری کدیور هر آنچه که با سنت در ارتباط و پیوند است باید نفی شود و به جای آن رویکرد نو به مقولات و موضوعات بنشیند، که در واقع همان رویکرد منطبق بر مدرنیته غربی است. روشنفکری دینی و نواندیشی دینی کدهای غلطاندازی هستند که برای پوشاندن گرایش غرب‌محور به دین توسط این طیف و از جمله کدیور استفاده شده است. در این رویکرد هر آنچه در دین و سنت پیامبر اعظم (ص) مبین مقاومت و جهاد و قیام و... است نفی و نادیده گرفته شده یا به گونه‌ای وارونه تفسیر و تأویل می‌شوند. عجیب آنکه در این نگاه، کدیور دوره رسالت پیامبر اعظم (ص) را به زعم خود به دو دوره مکی و مدنی تقسیم کرده و دوره مدنی را دوره قدرت و دوره مکی را دوره رحمت قلمداد می‌کند و آنها در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد، حال آنکه این دو دوره امتداد منطقی یکدیگر بوده‌اند. وی تأکید بر حقانیت اسلام و تلاش برای برقراری حکومت اسلامی را بنیادگرایی تلقی کرده و آن را موجب وهن اسلام و مخدوش شدن چهره اسلام در جهان امروز

معرفی میکند: رویکرد مسلمانان در زمان معاصر به سنت پیامبر به چهار دسته تقسیم میشود؛ سنتی، سنت‌گرایانه، بنیادگرایانه و نواندیشانه. از این چهار رویکرد، رویکرد سنتی به جا مانده از زمان گذشته است، اما سه رویکرد دیگر زاده قرن جدید و دنیای مدرن است. ... سنت‌گرایان با سنتی‌ها متفاوتند. اگر سنتی‌ها مدرنیته را باور نکرده‌اند و آن را نشناخته‌اند، سنت‌گرایان آن را درک کرده‌اند، اما منتقد مدرنیته هستند. نمونه آنها سیدحسین نصر... است. در مواجهه سنت‌گرایان با اسلام و سنت نبوی، وجه عرفانی دین اهمیت بیشتری دارد، اگرچه از سایر وجوه دین نیز غفلت نشده است. جان کلام سنت‌گرایان، تداوم ولایت الهی پس از رسول... (ص) است. آنها معتقدند که ختم نبوت منجر به ختم ولایت نمیشود. مراد از ولایت نیز حکومت و زمامداری نیست. آنها در مفهوم ولایت رابطه معنوی با انسانهای مقرب به خداوند را می‌جویند و از این نظر ولایت به معنای قرب به خداست. بنابراین به آیاتی متوسل میشوند که بر ولایت تاکید دارد. می‌گویند راه پیامبر یک چیز بیشتر نیست؛ همه چیز را در خدا دیدن و خدا را در همه چیز دیدن. سنت نبوی یعنی اینکه در همه چیز صورت خدا را مشاهده کنی. آنها از میان همه ابعاد شخصیتی پیامبر (ص)، شخصیت سالک او را می‌پسندند و به جای رسول شارع، از رسول سالک سخن می‌گویند. رویکرد بنیادگرایانه به سنت نبوی متأخرتر از دو رویکرد قبلی است. متأسفانه هستند کسانی که با این رویکرد چهره منور اسلام را در دنیا مشوش کرده‌اند و سیمایی نه چندان پذیرفتنی از اسلام ساخته‌اند. بنیادگرایان اسلام مدینه را می‌جویند، نه اسلام مکه را. اسلام مدینه، اسلام حکومت و قدرت است، در حالی که اسلام مکه، اسلام دعوت و رحمت است. بنیادگرایان از میان همه ابعاد وجودی پیامبر تنها به تأسیس حکومت او توجه دارند. آنها معتقدند که اسلام حق است و به همین خاطر به هر روشی میتوان دیگران را مسلمان کرد؛ هدف پسندیده است و برای رسیدن به آن میتوان از هر شیوه‌ای استفاده کرد، خواه مسالمت‌آمیز و خواه خشونت‌آمیز. بنیادگرایان معتقدند که انسان پاکیزه نمی‌شود و جامعه به صلاح نمیرسد، مگر آنکه قدرت به دست صالحان مسلمان بیفتد و این قدرت را به هر روشی باید حفظ کرد. ... آیات مطلوب بنیادگرایان نه آیات ولایت است و نه اطاعت از رسول خدا. تنها آیاتی که آنان از قرآن کریم می‌فهمند، آیاتی است که بر قتال کافران تأکید میکند. صفتی هم که برای رسول خدا قائلند، نه شارع است و نه سالک، بلکه حاکم است؛ رسول حاکم. وی پس از این برداشت، نواندیشی دینی را، که البته همان سکولاریزم است و نه نواندیشی در دین، بر هر رویکرد دیگر ترجیح داده و آن را برای امروز مناسب می‌داند:

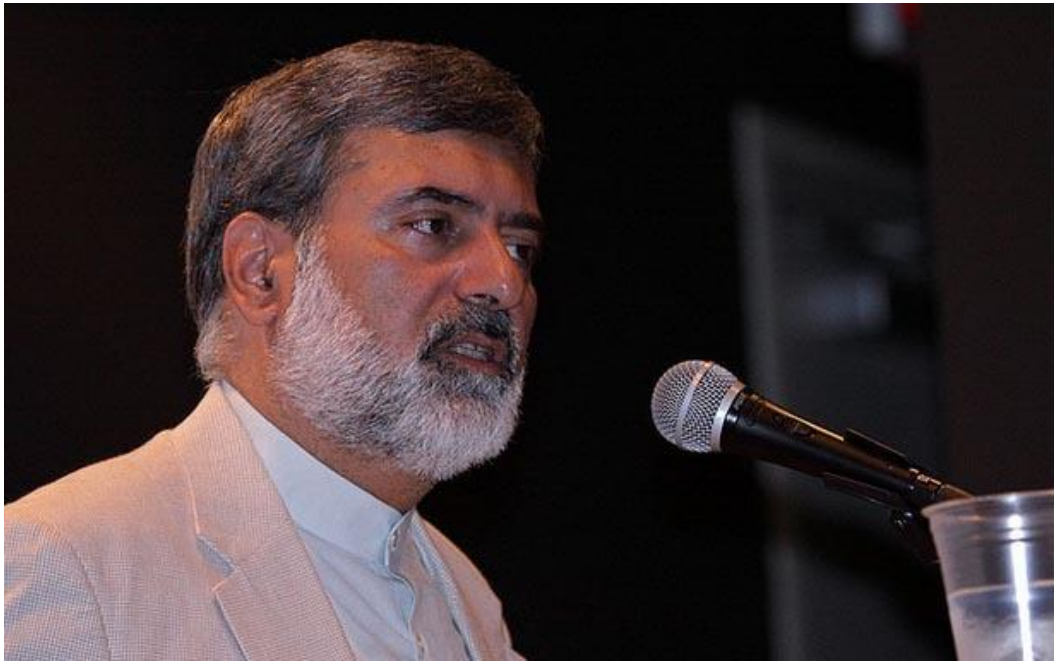
رویکرد نواندیشانه به سنت نبوی از سه دیگر متأخرتر است. آیه 24 سوره مبارکه انفال آیهای است که نواندیشان به آن توسل میکنند. مواجهه نواندیشانه با سنت نبوی، مواجهه احیاگرانه است. نواندیشان معتقدند، پیامبر آمده است که به ما حیات دوباره ببخشد، یک زندگی همه‌جانبه و حیات طیبه واقعی. از نگاه آنها هر چیزی که از سنت باقیمانده و به درد حیات میخورد، باید حفظ شود. حال اگر فقه و شریعت در راستای این حیات باشند، باید حفظ شوند و اگر عرفان و سلوک نیز هست، باید از آن مراقبت کرد. سیاست هم به شکل اختیاری و مسالمت‌جویانه پذیرفتنی است. نواندیشان معتقدند مجموعه احادیث و روایاتی که به جای مانده، آکنده از گوهرهایی است که باید آنها را استخراج کرد. در این مجموعه مطالب بسیاری نیز وجود دارد که یا به اشتباه نقل شده و یا اینکه منحصر به شرایط زمانی و مکانی خاص بوده و اگر امروز در محضر وجود مبارک پیامبر بودیم، میدیدیم که به آنها عمل نمیکردند و به‌گونه‌ای دیگر پیش میرفتند. آن بخش از سنت نبوی پذیرفتنی و خواستنی و رکن مسلمانی است که جزو متغیرات و مقتضیات عصر نزول نباشد. بنابراین باید به پالایش جدی این سنت دست زد. (سخنرانی کدیور در همایش بازاندیشی سنت نبوی در دانشگاه تهران 01/1385/21)



بر اساس همین رویکرد سکولار به دین، وی دوباره به موضوع حقوق زن رجوع کرده و به ارائه برداشت‌های خود در این زمینه که حاوی نفی برخی دستورات اسلامی است می‌پردازد و اسلام سنتی (و در واقع اسلام اصیل) را قائل به تبعیض جنسی عنوان می‌کند؛ درست مانند آنچه در خصوص برده‌داری مطرح کرده و اسلام و برخی آیات قرآن را مصرح بر مباح بودن برده‌داری برشمرده است. وی بر آن است که حتی «اسلام تاریخی» توان ارائه راه حل برای مسائل و حقوق زنان را هم ندارد:

"یکی از چالش‌های جدی فراروی اسلام معاصر - همانند دیگر ادیان - حقوق زنان است. این چالش را میتوان در چهار گزاره زیر گزارش نمود: گزاره اول: اسلام سنتی و تاریخی تبعیض جنسی را به مثابه یکی از مسلمات دینی امری طبیعی و مقبول دانسته، برای زنان حقوقی کمتر از مردان به رسمیت شناخته است. احکام شرعی زنان به پنج دسته قابل تقسیم است: اول، امور مردانه، اموری که در آنها زنان فاقد مطلق حقوقند. دوم، اموری که در آنها حقوق زنان از نصف حقوق مردان هم کمتر است. سوم، اموری که حقوق زنان نصف حقوق مردان است. چهارم، اموری که زنان و مردان از حقوق مساوی برخوردارند. پنجم، اموری که زنان از حقوق بیشتری برخوردارند. سه دسته اول از احکام شرعی زنان (که اکثر احکام آنها را در بر می‌گیرد) با مواد 71,2,7,16 اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد 3 و 23 میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی (1967)، مواد 1 و 6 اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن (1975)، و بسیاری از مواد کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (1979) در تعارض آشکار است. گزاره دوم: اندیشه حقوق بشر در اکثر قریب به اتفاق موارد تعارض، بر موضع اسلام تاریخی رجحان دارد. تقدم جنسیت بر انسانیت فاقد دلیل است. اگر تفاوت نژادی و تفاوت رنگ پوست منشأ تفاوت حقوقی نمیتواند باشد، چرا تفاوت جنسی منشأ تفاوت حقوقی باشد؟ فرودستی مطلق زن و فرادستی مطلق مرد (در سه دسته اول احکام شرعی)، یا به عبارت دیگر تبعیض جنسی در حقوق بشر خلاف انصاف، عدالت و عقل سلیم است. گزاره سوم: راه‌های اسلام تاریخی برای رفع تعارض احکام شرعی حوزه زنان با حقوق بشر، جزئی، نارسا و ناکافی است. راه‌هایی از قبیل شرایط ضمن عقد لازم، توسل به قواعد عسر و حرج و اضطرار، دست یازیدن به عنوان وهن اسلام، تعطیل حدود شرعی در عصر غیبت، و فقه المصلحه توان حل بنیادی مشکل را ندارند. به ویژه در اموری که مستندشان نص قرآن یا سنت معتبر است، فاقد کارایی اند و توان خروج از بن‌بست را ندارند. گزاره چهارم: اسلام نواندیش در عین پابندی به پیام جاودانه

وحی الهی، اندیشه حقوق بشر در حوزه زنان را به دلیل عادلانه بودنش می‌پذیرد و احکام معارض با آن در متن دین را احکامی میدانند که اگرچه در عصر نزول عقلانی، عادلانه و برتر از راه‌های رقیب بوده‌اند، اما امروز به دلیل از دست دادن این سه ضابطه، تکلیف فعلی محسوب نشده، در زمره احکام منسوخ به حساب می‌آیند. (حقوق زنان در اسلام معاصر؛ مقاله محسن کدیور /



تحریف مبانی تشیع

بخش دیگری از محتوای فکری کدیور، دست‌اندازی به گفت‌وگو میان تابناک شیعه است. وی و جریان سکولار از آنجا که می‌دانند پایبندی مردم به مبانی تشیع و پیروی از آموزه‌ها و الگوهای آن تا چه اندازه مانع تسلیم در برابر غیر حق و حقیقت‌اند، راه نفوذ دادن اندیشه‌های مخرب غربی و غلبه دادن تعقل بر تعبد را، نه در انکار بلکه در تحریف آن آموزه‌ها و الگوها و تهی کردن آنها از مفاهیم اصیل و اصلیشان یافته‌اند. از این رو از هر فرصتی برای پیش بردن این سیاست استفاده کرده‌اند. از جمله هنگامی که صالحی نجف‌آبادی در گذشت، به بهانه تجلیل از وی و در راستای نفی غلو، کدیور چنین داد سخن داد:

صالحی - نقاد بزرگ در عصر ما - با ملاک قرآن و عقل به نقادی روایات رفت. تفسیری است از او که منتشر نشده. بر خانواده‌هاش فرض است که آثارش را منتشر کنند. یکی از آثار منتشر نشده‌اش، تفسیر آیه تطهیر است. مرحوم صالحی نجفآبادی شجاعت عینی داشت. من سراغ دارم علمایی را که بسیار آزاداندیش هستند، اما جرأت ندارند آن را مطرح کنند. صالحی نه تنها آزاداندیش و نقاد بود، بلکه شجاعت بیان عقاید خود را داشت. صالحی با اسلام عوامانه وارد چالش شد. تأثیر صالحی در ارائه مباحث منطقی در دین کم از شریعتی نیست. صالحی می‌خواهد اثبات کند که امام حسین (ع) می‌خواست کار معقول انجام دهد. اگر بگوییم که امام کار معقول انجام داده است، منکر علم پیشین امام شده‌ایم. می‌گوید آیا امام وقتی می‌خواهد تصمیم سیاسی بگیرد بر اساس علم لدنی‌اش تصمیم می‌گیرد یا بر اساس عقل؟ و اینجا به جد با مرحوم طباطبائی وارد چالش می‌شود. (اظهارات محسن کدیور درباره شخصیت آیت‌ا... صالحی نجفآبادی / جبهه مشارکت شاخه غرب تهران (سایت)

(23/03/1385)



وی در خصوص مسجد جمکران نیز به همین ترتیب به نفی تقدس آن روی آورده و آن را از جمله خرافات در میان مردم تلقی می‌کند:

امروز مسجد جمکران بعد از حرم امام رضا پر رونق‌ترین و پرجمعیت‌ترین زیارتگاه شیعی در ایران است. متأسفانه این مسجد به گونه‌ای ترویج می‌شود که نوع امامزاده‌ها بلکه زیارتگاه‌های ائمه را هم تحت‌الشعاع خودش قرار داده است. مسئله دامن زدن به برخی از خرافات و برداشت‌های عوامانه از بعضی مقدسات دینی که در جامعه رشد بیشتری پیدا کرده، فی‌الواقع پایین بودن سطح فرهنگ عمومی را نشان می‌دهد. دولت جدید به دلیل فقدان مشروعیت یا کمبود مشروعیت مجبور است از برخی اعتقادات دینی یا باورهای عمومی استفاده ابزاری بکند. (انکار محسن کدیور در خصوص سند مسجد جمکران (24 / 8 / 85)



با چنین پیش‌زمینه‌ای هنگامی که وی به آمریکا گریخت، در آن جا و از طریق تریبونی که آمریکایی‌ها در دانشگاه مریلند در اختیارش گذاشتند به شدت به ایرانیان و مسلمانان و شیعیان توهین کرد:

تزویر شعبی دارد. مهمترین شعبه آن دروغ است. دروغ در همه ادیان و آیین‌ها مذموم و ناپسند است. از یک جامعه دینی انتظار بیشتری می‌رود که صداقت را رعایت کند و از کذب و دروغ و خلاف واقع به دور باشد. اما متأسفانه به نظر می‌رسد ما (ایرانیان، مسلمانان و شیعیان) در مقایسه با دیگران نه تنها راستگوتر نیستیم، بلکه چه بسا گفته شود که سوگوارانه ما بیشتر دروغ می‌گوییم. فراوان می‌شنویم که این دروغ‌گویی هم در روابط

شخصی، هم در روابط خرد و کلان اجتماعی قابل لمس است. هم در خانواده و جامعه کم و بیش به هم دروغ میگوییم و دروغ تحویل میگیریم، هم در منظومه دولت - ملت فراوان دروغ می‌شنویم. از آمارهای خلاف واقع اقتصادی که گاهی منجر به کناره‌گیری چند وزیر شده اما همچنان از بلندگوهای رسمی بر آنها اصرار میشود، تا دروغگویی یک وزیر در جریان مدرک دانشگاهیش در زمان رأی اعتماد از مجلس، یا اظهار نظرهای خلاف واقع برخی مقامات قضائی که علی‌القاعده باید دادستان عموم باشند و بالاخره از ادعاهای بلندپایه‌ترین مقامات سیاسی که از شنیدن آنها، یک لحظه از خود می‌پرسیم که نکند شهروند سوئیس بوده‌ایم و خودمان خبر نداشته‌ایم، از قماش اینکه ایران آزادترین کشور دنیاست. نه در اقتصاد و بازارمان اصل بر صحت و صداقت است، نه در اداره و سیاستمان. چه بسا گفته می‌شود که مسئله از دروغ موردی گذشته، انگار ما در این حوزه هم مثل بسیاری حوزه‌های منفی دیگر از بسیاری جوامع سبقت گرفته و به تولید انبوه دروغ دسته یافته باشیم. عادت کرده‌ایم در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون خلاف واقع بشنویم. دروغ گفتن و شنیدن برایمان عادی شده است. ... تشخیص بیماری و هشدار بحران اخلاقی در این جامعه با توجه به ادعاهای کلان و گزاف برخی از ارباب قدرت و شریعت ابعاد تازه‌ای پیدا میکند. از قبیل نسخه‌پیچی مدیریت برای تمام جوامع بشری، هنر نزد ایرانیان است و بس، ما تنها فرقه ناجیه‌ایم و دیگران همه اهل نارند، ما حکومت خداییم و به نام دین و قرآن و پیامبر و امام زمان حکم می‌کنیم. به راستی جامعه‌ای که در اولی‌ترین اصل اخلاق این گونه بی‌ضابطه و عقب‌افتاده است، چگونه چنین ادعاهایی میکند؟ ... دروغ در این سرزمین قدمت تاریخی دارد. و کمبود آب از عوامل استبداد شرقی شمرده شده است. به نظر میرسد ریشه‌ای‌ترین علت شیوع دروغ در سطح کلان « استبداد » است. حکام استبدادی به مردم دروغ می‌گفته‌اند و با حربه زور و تهدید همگان را به دروغگویی وادار میکنند.)

کالبدشناسی تزویر شرعی / سخنرانی سالروز شهادت امام صادق و اشینگتن 4 آبان 87

نفی روحانیت

در جای جای نوشته‌ها و اظهارات محسن کدیور طعنه و نیشبیه روحانیت اصیل - همان روحانیتی که در مقاطع حیاتی و سرنوشت‌ساز این کشور شجاعانه در میدان بوده و از ضایع شدن حقوق مردم جلوگیری کرده و در این راه جان باخته - زده شده است. علت این امر هم آن است که اساساً در حضور این روحانیت اصیل است که روحانیت وابسته و درباری و اشرافی و قدرتطلب توان اعلام و اظهار وجود را پیدا نمی‌کند و ناچار به

ترک وطن و پناه بردن به دامان دشمنان آشکار کشور و مردمش می‌شود. در منظومه فکری کدیور و امثال او هر روحانی و مرجعی که حامی ولایت فقیه و حکومت اسلامی باشد، بنیادگرا و متحجر نام می‌گیرد. ماجرای توهین او به برخی از مراجع معظم قم به دلیل حمایت آنها از ولایت فقیه و بی‌توجهی به درخواست سران خارج‌نشین فتنه برای موضع‌گیری علیه نظام، از جمله برخورد او با روحانیت بیدار و هوشیار و بصیر بوده است. همچنین تأکید بیش از اندازه او بر رویکردها و نظرات منتظری، نمونه‌ای دیگر از برخورد جناحی و بانندی با مراجع معظم است. چنین به نظر می‌رسد که بازماندگان فکری باند مهدی هاشمی معدوم همچنان بر طبل نفی و طرد هر آنکه با آنها همراه نمیشود میکوبند.



ج. در زمینه سیاست

در این زمینه آراء و نظرات کدیور محل بحث و تأمل بوده و در واقع مطرح شدن وی در فضای فکری و فرهنگی کشور به واسطه دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی‌اش بوده است. نظرات و مواضع سیاسی وی رنگ و بو گرفته از (1) شاگردی منتظری و (2) مخالفت و تضاد با نظریه ولایت فقیه و (3) تا اندازه‌ای نسبت خویشی با وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی و انتساب به اصلاح‌طلبان بوده است. رویکرد سیاسی او را می‌توان در سه مقطع بازشناخت: یکی تا پیش از رحلت امام خمینی (ره) که وی از ابراز منویات و گرایش‌های

خود ابا داشته و با پنهان کردن گرایش سیاسی خود بر احتمال دست یافتن به قدرت از طریق کسی همچون منتظری یا باند هاشمی معدوم می‌افزود. مقطع بعدی، بعد از رحلت امام خمینی(ره) است تا سال 88 که در این دوره حدوداً بیست ساله، وی به تدریج و طی یک روند صعودی به تضاد با حاکمیت در تمام جنبه‌ها و سطوح سوق پیدا کرد و به نوعی، هر آنچه را در مقطع اول در دورنش مخفی کرده بود با شدت بیشتری بیرون ریخت. مقطع سوم، از زمان فتنه 88 به بعد است که وی در خارج از کشور به نفی بسیاری از مبانی دینی و اخلاقی مبادرت کرد و همسو و هماهنگ با کشورهای معاند جمهوری اسلامی به منظور حصول نتیجه مطلوب غرب از اغتشاشات خیابانی به فعالیت عملی و تبلیغی دامنه‌داری دست یازید.

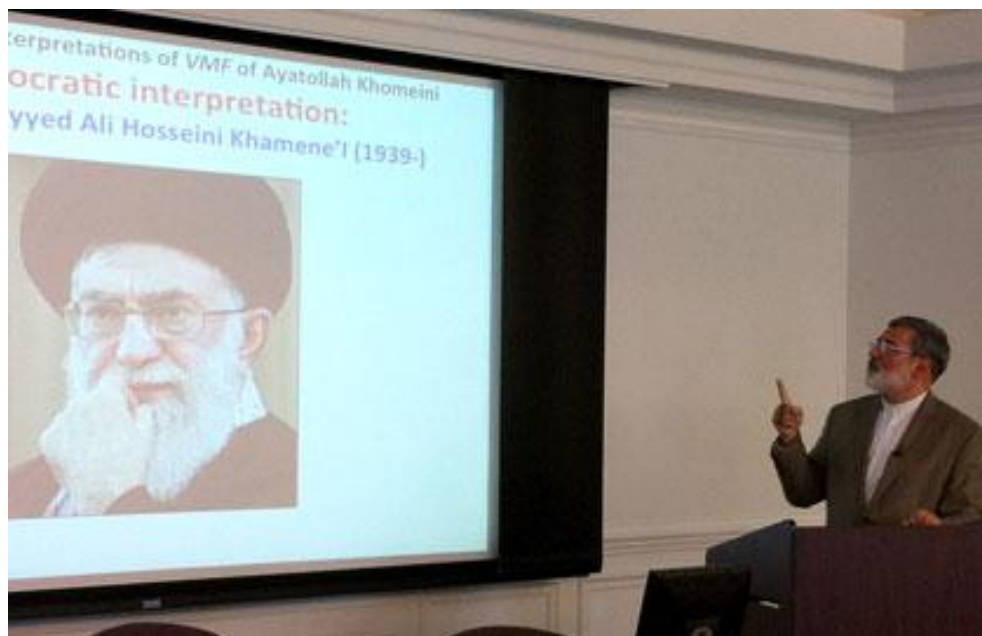


نفی کامل ولایت فقیه

شاه بیت دیدگاه‌های سیاسی کدیور، رد نظریه ولایت فقیه است که آمیخته به تاریخ و کلام و فلسفه ارائه میشود. وی در وهله اول به طرح اندیشه شخصیتی مانند آخوند خراسانی می‌پردازد و به تدریج در مقالات و

کتاب دیگرش چهارچوب استدلالی و منطق ذهنی و عملی نظریه ولایت فقیه امام (ره) را زیر سؤال برده و نفی میکند:

"رأی مشهور اطلاق ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) است، به این معنی که تمامی اوامر و نواهی صادره از ایشان اعم از احکام شرعی و عرفی و خصوصی و عمومی واجب‌الاتباع است و اولیای معصوم صاحب ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم هستند و اختیار ایشان از اختیار خود مردم بر خودشان بیشتر است و هر چه صلاح بدانند، عمل میکنند. شیخ انصاری نمونه‌ای از فقیهان قائل به ولایت مطلقه پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. وی پس از آنکه ولایت تصرف در اموال و انفس را به دو قسم استقلال ولی در تصرف (سببیت نظر وی در جواز تصرف) و عدم استقلال غیر در تصرف و منوط بودن تصرف دیگران به اذن وی (شرطیت نظر ولی در جواز تصرف دیگران) تقسیم می‌کند، می‌نویسد: "توهم اینکه وجوب اطاعت ائمه (ع) مختص به اوامر شرعیه است، و دلیلی بر وجوب اطاعت از ایشان در اوامر عرفیه یا سلطنت بر جان و مال نیست، پذیرفته نیست، مستفاد از ادله‌ی اربعه بعد از تتبع و تأمل این است که ائمه (ع) سلطنت مطلقه بر رعیت از جانب خدای تعالی دارند و تصرفاتشان بر رعایا مطلقاً نافذ می‌باشد، این قاعده در ولایت به معنای اول جایی است. اما در ولایت به معنای دوم یعنی اشتراط تصرف دیگران به اذن ایشان... تردیدی در عدم جواز تصرف دیگران در بسیاری امور عمومی بدون اذن و رضایت آنها نیست. اگرچه عمومی که اقتضای اصالت توقف هر تصرفی به اذن امام (ع) بکند در کار نیست، اما اطراد و شمول [لزوم تحصیل اذن ایشان] در اموری که هر قومی به رئیس خود مراجعه می‌کنند [یعنی حوزه عمومی] بعید نیست."



آخوند خراسانی در این مسئله رأی مشهور را نپذیرفته و نظری تازه ارائه کرده است. او ولایت مطلقه را منحصر به ذات ربوبی دانسته، ولایت تشریحی پیامبر (ص) را مقید به کلیات مهم امور سیاسی اعلام می‌کند و ادله را از اثبات ولایت ایشان در امور جزئیة شخصیه ناتوان می‌یابد. به نظر وی سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) همواره حریم شریعت در زندگی خصوصی مردم را رعایت می‌کرده است و ولایت ایشان عمومیت ندارد. یکی از ممیزات شیعه از آغاز این بود که مشروعیت قدرت سیاسی مشروط به شرایطی از جمله عصمت حاکم و منصوب و منصوب بودن وی از جانب خداوند است، در مقابل اهل سنت که با قول به انحصار عصمت به پیامبر (ص) به چنین شرطی قائل نبودند. لازمه این قول این بود که شیعه تمامی حکومت‌های دیگر را یعنی اکثر قریب به اتفاق حکومت‌ها را نامشروع، غاصب و ظالم بدانند. و تنها راه اصلاح جوامع را بازگرداندن قدرت سیاسی به صاحبان اصلی آن یعنی اولیای معصوم (ع) اعلام کند. به اجماع علمای امامیه منصب قرآنی «اولی الامر» منحصر به ائمه معصوم (ع) است. ... مراد خراسانی از «حکومت مشروعه» چیست؟

بیشک مراد وی از این اصطلاح "حکومت مشروعه" یعنی حکومت مجاز به لحاظ شرعی نیست، چرا که وی یکی از اقسام حکومت غیر مشروعه یعنی حکومت عادلانه را به لحاظ شرعی مجاز و ممکن میدانند. مراد وی از حکومت مشروعه، حکومت شرعیه یا حکومت دینی یا حکومت اسلامی است. یعنی حکومتی که حکومت شارع و حکومت دینی محسوب میشود و نماینده‌ی خدا در زمین - پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) - در

چارچوب شریعت حکومت میکند. در چنین حکومتی حاکم از جانب خداوند منصوب شده و از تأیید الهی نیز برخوردار میشود. این نصب، نصب خاص و نص ویژه و مأموریت اختصاصی است و تنها در مورد معصومین محقق میشود. در فقدان این شرایط حکومت اسلامی منتفی است. اگرچه ممکن است حکومتی اسلامی و شرعی نباشد، اما شرعاً مجاز باشد. حکومت غیراسلامی معادل حکومت خلاف شرع یا ممنوع یا حرام نیست. نائینی برای حکومت مشروع سه مصداق قائل است: ولایت معصومان(ع)، ولایت فقها در صورت بسط ید، حکومت عادلانه مشروطه با کسب اذن از فقها. حال آنکه خراسانی از یکسو فقط ولایت معصومان(ع) را به عنوان حکومت مشروع می‌پذیرد و غیر آن را غیرمشروع میدانند و از سوی دیگر از آنجا که برای فقیهان حق ویژه‌ای در حوزه سیاست قائل نیست و آنچنان که در محور دوم خواهد آمد ولایت فقیه را باور ندارد لذا تنها دو مصداق برای حکومت‌های مشروع قائل است: حکومت مشروعی معصومان(ع) و حکومت غیرمشروعی عادلانه. با این برداشت از اندیشه آخوند خراسانی، کدیور مدعی میشود که اولاً حکومت اسلامی به طرق دیگر غیر از ولایت فقیه هم میتواند برقرار شود - بدون آنکه شکل چنین حکومتی و نحوه اسلامی بودنش را توضیح دهد- و در ثانی، ولایت فقیه مبنای نقلی و عقلی ندارد. وی با اینکه در حوزه برخی ضروریات دین قائل به عقل‌محوری و نوآوری است، در حوزه سیاست و نظریه حکومت در اسلام چنین روندی را بر نمی‌تابد و به الگوهای غربی بسنده میکند:

آیا ولایت فقیه شکل منحصر به فرد حکومت اسلامی است یا اینکه حکومت اسلامی به اشکال دیگر نیز قابل فرض و تحقق است؟ پاسخ به این سؤال مهم به تلقی ما از « حکومت اسلامی » بستگی دارد. اگر اسلامی بودن حکومت را به زمامداری فقیهان بدانیم بی شک حکومت اسلامی معادل ولایت فقیه خواهد بود. قائلان به ولایت فقیه چنین عقیده‌ای دارند و دیگر اشکال حکومت اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسند. آنچنانکه در کتاب « نظریه‌های دولت در فقه شیعه » (تهران 1376) آورده‌ام، ولایت فقیه شکل منحصر به فرد حکومت اسلامی نیست و تحقق حکومت اسلامی بدون زمامداری و سلطنت فقیه محتمل است و قائل دارد و ادعای انحصار حکومت اسلامی در ولایت فقیه خلاف تحقیق است. ولایت فقیه ضروری دین یا مذهب نیست. بلکه آنچنان که در کتاب « حکومت انتصابی » (تهران، 1377) و سلسله مقالات « حکومت ولایی » (تهران، 1381) اثبات

کرده‌ام ولایت فقیه فاقد مستند معتبر نقلی و عقلی است، از این رو اکثر فقهای امامیه ولایت سیاسی فقیه را باور ندارند. (کیوتو، ژاپن - 28/12/82)



وی در راستای توسعه نظرات خویش در باب فقهت و سیاست به بررسی دگرگونه نظریات و سیره امام (ره) پرداخته و سعی در ابقای این استدلال دارد که نظریه ولایت فقیه در واقع نوعی حکومت انتصابی مادام‌العمر است و:

"نصب عام فقیهان به ولایت بر مردم راه حل برخی فقیهان جهت اقامه دین، بازتاب فرهنگ خارج از دین بوده در زمره راه‌های متشرعه به حساب می‌آید و هرگز نمی‌توان آن را راه حل شارع در حوزه سیاست قلمداد کرد، آن هم راه حل منحصر به فرد شرعی. کدیور سیر تفکر امام خمینی (ره) را به سه دوره تقسیم کرده و می‌نویسد:

[مرحله اول،] در این مرحله حاج آقا روح‌الله همانند فقیهان عصر قاجاری و اوایل پهلوی از زمامداری مستقیم فقیهان سخنی به میان نیاورده و در مشروعیت حاکمیت به اذن و نظارت فقیهان اکتفا کرده است.

واضح است لزوم تحصیل اذن سلاطین از فقیهان یا نظارت فقیهان بر حکومت ملازم با قول به ولایت عامه فقیهان است که به واسطه عدم بسط ید از اعمال ولایت مستقیم به اذن و نظارت تقلیل مییابد. از سوی دیگر نظریه مقبول این مرحله آیتالله خمینی را میتوان همان نظریه نائینی در تنبیه الامه و تنزیه المله یعنی «نظریه دولت مشروطه با اذن و نظارت فقیهان» دانست. با این همه دیدگاه کشف الاسرار نسبت به دیدگاه تنبیه الامه در چند ناحیه در حوزه اختیارات فقها وسیعتر است. [توجه باید داشت که کدیور در مقالهای دیگر درباره اندیشه سیاسی آخوند خراسانی وی را در مقابل نائینی قرار داده و او را میستاید.] [مرحله دوم، آیتالله خمینی در این مرحله از قائلان به حکومت انتصابی به شمار میآید و برخلاف مرحله قبلی که به واسطه عدم مہیا بودن شرایط و عدم بسط ید فقیهان به حکومت مشروطه به اذن و نظارت فقیهان رضایت داده بود. در این مرحله با امید و اعتماد به شرایط بسط ید فقها به ترسیم حکومت مطلوب این شرایط پرداخته، ولایت انتصابی عامه فقیهان را تنها صورت مشروع حکومت دینی ترسیم کرده است. لذا مرحله اول و دوم با هم قابل جمع است و تناقضی ندارند.] [مرحله سوم] آنچه مردم از جمهوری اسلامی معرفی شده توسط بیانات عمومی آیتالله خمینی دریافتند اعتبار رضایت و رأی عمومی در مشروعیت نظام به عنوان جزء العله و رعایت شرایط دینی به عنوان جزء دیگر مشروعیت بود. اما آنچه ایشان از جمهوری اسلامی اراده کرده بود ظاهراً این تلقی نبود، بلکه همان صورت سوم بود: ولایت شرعی به عنوان وجه مشروعیت واقعی و انتخاب مردمی به عنوان وجه مشروعیت ظاهری و جدلی. این تلقی در مرحله سوم اندیشه سیاسی ایشان با مرحله دوم تطور اندیشه سیاسی ایشان یعنی قول به ولایت انتصابی عامه فقیهان نیز کاملاً سازگار است. از این استدلالات روشن است که کدیور اساساً قائل به ولایت فقیه نبوده و آن را حکومتی دینی نمیشمارد و در ردیف نوعی حکومت سیاسی با انتصاب مطلقه، همانند پادشاهی میدانند (موضوعی که بعداً و پس از فتنه 88 به صراحت بر زبان جاری ساخت و هتاکانه علیه ولایت فقیه و رهبر انقلاب سخن گفت).



نکته قابل توجه، نحوه استدلال اوست که به دلیل تخصص فلسفی اش نسبتاً پیچیده و منطقی است و خواننده معمولی را دچار این وهم میکند که مضمون نوشته‌های او مبنایی کاملاً علمی داشته و ایرادی بر آن وارد نیست در حالی که خواننده تیزبین در اولین برخورد با این مطالب در می‌یابد مرز میان بحث فقهی و بحث تاریخی، مرز میان عینیت و ذهنیت، و تمایز واقعیت و حقیقت و بسیاری تمایزات دیگر تماماً نادیده گرفته شده تا این استدلال منطقی جلوه کند. شکافتن این مقالات به قصد بیرون کشیدن ناهمگونی محتوای آنها نیازمند مجالی دیگر است و البته گذشت زمان و درافتادن وی به فتنه 88 روشن کرد که تا چه اندازه پای این استدلال چوبین و شکننده است.

کدیور به طور کلی در مباحث سیاسی که مطرح میکند در پی تصفیه حساب‌های خود با رهبری نظام است و هم از اینجاست که به نقد ارکان نظام جمهوری اسلامی مبادرت کرده و حتی به اینجا میرسد که برای این منظور لازم است مبنای اسلامی را هم نقد کند و در مسیری همراهی سرورش بیفتد که شرع را در مدار عقل قرار داده و نوعی سکولاریسم سه وجهی (سکولاریسمی رسماً اعلام نشده که التقاطی است میان مارکسیسم - به لحاظ نفی تعبد - و سوسیالیسم - به لحاظ برابری طلبی افراطی و فمینیسم مآبانه در حوزه حقوق زن - و فردگرایی که هر سه انسان‌محور هستند) را به ذهن مخاطب تزریق می‌کنند. این سکولاریسم جا به جا و در مقتضای زمانی و

مکانی میتواند دست کم موجب تفرد دینی گردد. نهضت مشروطه نخستین کوشش برای محو سلطنت مطلقه از حیات سیاسی ایران بود، اما عمر سلطنت مشروطه در ایران حتی به دو دهه هم نرسید و سلطنت مطلقه نهادهای مشروطه را به امور تشریفاتی و ظاهری تبدیل کرد. انقلاب اسلامی دومین کوشش برای رهایی از مطلق سلطنت و استقرار حکومتی مستقل، آزاد، عادلانه و اسلامی بود که پیشنویس قانون اساسی جمهوری اسلامی حکایتی صادق از آن مطالبات است.



جمهوری اسلامی به این معنی مرحله تکاملی مشروطه سلطنتی محسوب می‌شود. اما عمر این جمهوری اسلامی نیز حتی به یک سال هم نرسید و در زیر نام جمهوری اسلامی، حکومتی استقرار یافت که میتوان از آن به ” جمهوری ولایی“ تعبیر کرد. ... در نظام سلطنتی دین و سیاست با هم تلازم دارند. در نظام ولایی قدرت سیاسی متمرکز در شخص رهبر است. هیچ تصمیم کلانی بدون نظر او گرفته نمی‌شود (بند یک اصل 110). نظارت استصوابی بر سیاستهای کلاننظام (برخاسته از بند دو اصل 110) و انتصاب کلیه مقامات اصلی نظامی، قضایی، رادیو تلویزیون، فقهای شورای نگهبان، اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام و... تنفیذ حکم ریاست جمهوری نیز از اختیارات وی است (بند نه اصل 110). در مقایسه قانون اساسی جمهوری ولایی (مصوب 5 و اصلاح 68) با قانون اساسی مشروطه سلطنتی، در می‌یابیم که قانون اساسی جمهوری ولایی چند قدم

عقب تر از قانون اساسی مشروطه سلطنتی است. زیرا در حکومت مشروطه سلطنتی شاه مقامی تشریفاتی، غیر مسئول با اختیاراتی بسیار ناچیز بود، اما در جمهوری ولایتی، مقام رهبری مقامی غیرتشریفاتی، غیرمسئول با اختیارات مطلقه و نامحدود است. ولایت فقیه و جمهوریت تضاد ذاتی دارد به شرطی که هر دو را در عرف رایج خود معنی کنیم، ولایت را آنچنان که فقیهان بیان کرده‌اند و جمهوریت و مشروطیت و دموکراسی را آنچنان که عالمان سیاست تبیین کرده‌اند.



او تا آنجا پیش می‌آید که استدلال طرفداران ولایت فقیه را مترادف با دعوی خدایی برمی‌شمارد (توجه شود که تفسیر به رأی و نادیده گرفتن برخی آیات و نیز تلاش برای غیرالهی قلمداد کردن آیات قرآن که در ابتدای بحث مختصراً به آن اشاره شد در نهایت برای نفی اسلامیت حکومت و نفی ولایت فقیه به کار بسته این جریان می‌آید):

اخیراً سوء برداشت از برخی آیات و روایات باعث توجیه شرعی اطاعت مطلقه از غیر معصوم و ادعای الوهیت شده است. با توجه به اینکه اطاعت از پیامبر و اولی الامر وحدت سیاق دارند، اطاعت از اولی الامر نیز مطلقه خواهد بود. آنگاه اخیراً این گونه تبلیغ شده که اولوالامر همان ولایت مطلقه فقیه یا حاکم شرع یا فرمانروای

عادل است و در حقیقت خداوند امر به اطاعت مطلقه از خدا و پیامبر و حاکم عادل مشروع یا ولایت فقیه کرده است.

پس از انتخابات سال 88 و آغاز اجرای کودتا علیه نظام جمهوری اسلامی توسط عوامل داخلی و خارجی، بلافاصله کدیور که در واشنگتن به سر میبرد با ادعاهایی برگرفته از رسانه‌های بیگانه (مانند بی.بی.سی، رادیو فردا و صدای آمریکا) با تمام وجود علیه ولایت فقیه سخن گفت و وجود این اصل در قانون اساسی را به «دمل چرکین» تشبیه نمود:

پس از توجه اجمالی به آیات دهگانه سوره آل عمران مناسب است به مناسبت جلسه امروز اشاره کنم. تعدادی از هموطنان عزیز ما در راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز دو هفته اخیر تهران به درجه رفیع شهادت نایل شده‌اند. از تعداد شهدایمان به دقت خبر نداریم. آخرین آمار رسمی آنها را حدود 26 نفر اعلام کردند. نام اکثرشان را هم نمی‌دانیم. آنچنان که شنیده‌ایم خانواده‌های عزیزشان امکان تشیع جنازه و برگزاری مجالس تحریم عزیزانشان را نداشتند. ... چه شد که این اتفاقات افتاد. به نظر میرسد دمل چرکین تضاد در قانون اساسی کشور مابالآخره پاره شد، پس از سی سال. پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی که در سال 57 تصویب شده بود توسط جمعی از قویترین حقوقدانان ایرانی زیر نظر دکتر حسن حبیبی که بعد از آن به تصویب رهبر فقید انقلاب اسلامی مرحوم آیت‌الله خمینی [ره] و سه نفر از مراجع وقت عظام تقلید حضرات آیات گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری در آن زمان کتباً رسید و هیچ نکته غیر اسلامی در آن نیافتند یکی از مترقیترین قوانین جهان بود. در 12 فروردین 1358 مردم یا نخبگان مردم با توجه به این پیش‌نویس بیش از 98 درصد به جمهوری اسلامی آری گفتند. در آن پیش‌نویس که نه رهبر فقید انقلاب و نه مراجع وقت تقلید در آن خللی اسلامی ندیده بودند در آن اثری از ولایت فقیه نبود. این اصل هفت ماه بعد در مهرماه 58 توسط مجلس خبرگان قانون اساسی به آن پیش‌نویس افزوده شد و جغرافیای آن کاملاً تغییر کرد. بخش باقیمانده از آن پیش‌نویس تماماً مدافع آزادی‌ها و حقوق پایه مردم بود. بخش اضافه شده که به قول بعضی بزرگان جامه‌ای بود که تنها به قامت رهبر فقید انقلاب سازگار بود ساز دیگری میزد. واقعیت آن این بود که ولایت فقیه فارغ از عزیزی که آن را آغاز کرد یک حکومت یکه‌سالار را نوید میداد و ترکیب جمهوریت و ولایت فقیه چندان سازگار نمی‌نمود. اما مشکل در دهه اول انقلاب بروز نکرد. آنچه که محقق شد ترکیبی از جمهوریت و ولایت

بود. میتوان حکومت ما را در دهه اول پس از انقلاب جمهوری ولایی بنامیم. هم ولایت فقیه بود و هم در حاشیه پایین‌تر جمهوری اسلامی. جمهوریت مبتنی بر اصولی است از قبیل پاسخگویی همه مقامات، نفی اراده‌های فراقانونی، نداشتن مقامات مادام‌العمر، تفکیک قوا، نظارت نهادینه بر تمام مجاری قدرت و گردشی بودن همه مقامات. در واقع جمهوریت شعبه‌ای از دمکراسی یا مردمسالاری است اما ولایت فقیه در معنای دقیق کلمه یعنی فقیه‌سالاری. یعنی در حوزه عمومی چه کسی حرف آخر را میزند؟ آن فقیه است. ولی فقیه است نه لزوماً جمهور مردم. این تضاد در آن دهه با توجه به شخصیت کاریزماتیک آیت‌الله خمینی [ره] و پشتوانه عظیم مردمی ایشان مشکلی پیش نیامد. سپس در ادامه، سخن را به هتاک‌ی علیه رهبر نظام آلوده کرد و گفت:

در دو دهه اخیر نه از آن شخصیت کاریزماتیک اثری مانده، نه از آن دانش وسیع فکری و فلسفی و عرفانی و نه از آن بیطرفی نسبی سیاسی. به تدریج رهبری برای کسب مشروعیت به جناح راست یا محافظه‌کار یا اصولگرا نزدیک شد و عملاً متکی به نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی. آرام آرام در مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم احساس کردند که موضوعی که از زبان مقامات عالی‌رتبه نظام ابراز میشود چندان مواضع آنها نیست اما مسئله پیگیری آنها نبود تادوران ریاست جمهوری جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد فرارسید ... در انتخابات 22 خرداد امسال ایرانیان به شکل بیسابقه‌ای برای تغییر مسالمت‌آمیز وضع موجود به صندوق‌های رأی هجوم بردند اما نتیجه اعلام شده از نظر اکثر ایرانیان خلاف واقع بود. آنها وزارت کشور و شورای نگهبان را متهم به جابجایی آراء میدانستند. با حمایت‌های مکرر و شتاب‌زده مقام محترم رهبری از نتیجه مخدوش انتخابات ایشان نیز متأسفانه خود را به صف متهمان ملحق کردند. اکنون آن دمل چرکین یعنی تضاد بنیادی ولایت فقیه و جمهوریت سر باز کرد.

(ولایت فقیه سه راه بیشتر ندارد 09/04/1388)



چیزی که وی در این سخنان جاهلانه نتوانسته مخفی کند، همان اشتیاق به قدرت است که او را در اوایل انقلاب به حوزه کشاند تا در کسوت روحانیت بتواند زودتر به آنچه میخواید برسد و در این مسیر با کسی همراه شد که به دلیل خطاهای سنگینش از سوی امام (ره) طرد شد. آن روند باعث ناکامی وی در دستیابی به قدرت و از طرفی انگیزه‌ای برای حمله به ولایت فقیه و رهبری نظام شد. در بسیاری از نوشته‌ها و اظهارات کدیور و دیگر اصحاب فتنه 88 میتوان رگه‌های ضخیمی از میل سرکوب‌شده و ناکام مانده دستیابی به قدرت را مشاهده کرد.

خواهر و شوهر خواهر کدیور نیز، گر گرفته از این ناکامی بر همین سیاق به آن اصل مترقی ولایت فقیه و رهبری ببیدیل نظام، هجمه و هتاکی پیشه کرده‌اند که در جای خود بدانها خواهیم پرداخت. حاصل کلام آنکه در اظهارات کدیور در خصوص ولایت فقیه و رهبرینظام هیچ پایه عقلانی مشاهده نمیشود و بلکه تمام آنچه اظهار می‌گردد نشخوار خواسته‌ها و مطالباتی است که سالهاست استکبار جهانی مطرح میکند و بزرگترین مانع در برابر دستیابی به آن مطالبات را وجود سد محکم ولایت فقیه میداند.



خواهر و شوهر خواهر محسن کدیور به همراه محمد خاتمی

خیانت خانوادگی

کدیور از آن جمله از ضد انقلاب است که خانوادگی به کیان ایران و انقلاب اسلامی خیانت کرده‌اند.



جمیله کدیور در بی بی سی فارسی

خواهر او جمیله کدیور، عضو مجلس ششم و از فعالان فتنه 88 است. جمیله کدیور که اکنون به همراه همسر خود (عطاءالله مهاجرانی) در انگلیس زندگی می کند همواره در برنامه های شبکه های ضد ایرانی شرکت داشته و به تبلیغ علیه نظام می پردازد.



وی همچنین یکی از افرادی بود که در کنفرانس برلین در سال 79 شرکت داشت.

در فروردین ماه سال 1379 کنفرانسی 3روزه توسط بنیاد هاینریش بل وابسته به حزب سبزهای آلمان و با همکاری بنیاد خانه فرهنگ‌های جهان در شهر برلین آلمان تحت عنوان "ایران پس از انتخابات جامعه مدنی و اهداف اصلاحات در ایران" برگزار شد.



طرح براندازی نظام از سوی اپوزیسیون خارج، حمایت از معاندین مقیم خارج و آشوب‌های خیابانی، تغییر در حکومت دینی و قانون اساسی، ارائه چهره‌ای خشن از نظام جمهوری اسلامی، محورها و اهداف اصلی مباحث کنفرانس برلین را تشکیل داده بود.

مقام معظم رهبری درباره اهداف پنهان کنفرانس برلین می‌فرماید: «برگزار کنندگان و جناح‌های مخالف نظام در خارج، در صدد بودند کنفرانس را به جلسه محاکمه انقلاب و نظام اسلامی تبدیل کنند و با تبلیغ ناکارآمدی نظام اسلامی از زبان دعوت شدگان داخلی، از زبان ضدانقلاب هم این‌گونه تبلیغ کنند که اصلاحات اساسی تنها با حذف اسلام، ولایت فقیه، شورای نگهبان و حدود اسلامی یا کلاً نوشتن قانون اساسی جدید امکان‌پذیر است که خداوند این نقشه را بر هم زد».

یکی دیگر از خویشاوندان سرشناس محسن کدیور، عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد دولت محمد خاتمی است.

مهاجرانی بعد از برکناری از وزارت برای چند سال جزو نزدیکان خاتمی بود و در مرکز گفتگوی تمدنها با بودجه کلانی که در اختیار داشت فعالیت می کرد. او سپس با سرمایه هنگفتی که منشأ آن هیچ گاه معلوم نشد و در پی فضاحت های جنسی از کشور خارج شد و به انگلیس پناه برد. این موضوع از دید برخی عجیب بود و اینکه او بدون مقدمه و زمینه یابی ناگهان از کشور خارج شد سؤال برانگیز بود. البته به واقع چنین هم بود و به نظر می رسد وی در آن مقطع با اهداف و برنامه های خاصی ساکن انگلیس شد. به هر حال، وی با لاپوشانی آن اهداف مدعی شد که خروجش اقدامی ناگهانی نبوده و اصلاً از خیلی پیشترها مترصد رفتن به غرب بوده است!



مهاجرانی بعد از فرار از ایران و پیوستن به افرادی مانند عبدالکریم سروش، مانند همفکران خود تمام مواضع قبلی خود را زیر پا گذاشته و به عناد با جمهوری اسلامی ایران پرداخت. وزیر ارشاد اصلاحات با حضور در برنامه های مختلف شبکه های فارسی زبان و کنفرانس هایی که برنامه آن ها براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران است مانند همسر و برادر هسمر خود به فعالیت علیه ایران می پردازد.



مهاجرانی زمانی که ایران در سال ۸۸ درگیر فتنه بود، خواستار ادامه اغتشاش‌ها و راهپیمایی‌های غیرقانونی در ایران شده ب‌طوری که در مصاحبه با تلویزیون بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: "پایه و اساس نظام قابل قبول نیست!". همچنین وی به همراه تعدادی از ضدانقلاب‌های فراری برای پشتیبانی فتنه سبز در فضای مجازی، سایت جرس را راه‌اندازی می‌کند.



بنابراین، با هر متر و معیاری در چهارچوب منافع ملی ایران، هر گونه تخطئه و تلاش برای سست کردن جایگاه این اصل بی هیچ تردیدی همراهی و همکاری با دشمن است که به آن « خیانت » می گویند.

محسن کدیور سرانجام در آخرین اظهار نظرش در سال 90 گفت:

جمهوری اسلامی در نخستین سال استعمال آن (از مهر 1357 توسط آیت الله خمینی در پاریس) هیچ تلازمی با ولایت فقیه نداشت. (هرگز فکر نمیکردم رژیم جمهوری اسلامی تا به این درجه از سقوط و اضمحلال رسیده باشد. 19/3/1390)



نفی و تحریف دیدگاه‌های امام خمینی (ره)

کدیور در این زمینه نیز هر جا که توانسته به نفی و نادیده گرفتن دیدگاه‌های امام خمینی (ره) مبادرت کرده و هر جا که از آن طریق نتوانسته نظر خود را پیش ببرد به تحریف دیدگاه‌های امام (ره) متوسل شده است: مراد حضرت امام (ره) از جمهوری اسلامی، جمهوری دموکراتیک بود، اما امروز عده‌ای از آوردن نام جمهوری اسلامی عارشان می‌آید. ... امروز در میان روزهای ملی کشور، مظلومترین روز 12 فروردین است و قرار است تعطیلی آن را هم بردارند، دیگر ما چه نیازی به جمهوری اسلامی داریم؟! (اظهارات محسن کدیور درباره جمهوریت نظام 1385 / 01 / 26)

همچنین در نفی دیدگاه‌های امام خمینی (ره)، تلاش وی را می‌توان برای تطهیر هم‌فکرانش در میان ملی مذهبی‌ها مثال زد: در خصوص سخنان معین برای تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر، اینها را باید در عمل سنجید. مطالبی که در بیانیه دکتر معین آمده وقتی در این فضا ذکر میشود دو تلقی میتوان از آن داشت.

یا اینکه سخنانی است برای رأی آوردن و پشتوانه اجرایی ندارد. ... برای اثرگذاری این بیانیه و تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر باید اقدامات عملی تر انجام شود. اگرچه من برای این بیان هم ارزش قائلم و معتقدم صرف بیان کردن این امور یکسری تابوها را در ایران شکست. مثلاً وقتی گفته میشود نامهای در یک شرایطی توسط آیت الله خمینی (ره) در خصوص ملی مذهبی ها نوشته شده است که روی آن انقالت‌هایی هم هست نمیتواند که برای ابد ملاک عمل قرار بگیرد. بالاخره یکی باید ذکر میکرد که از افراد نهضت آزادی میتوان استفاده کرد. اگر اولین نخست وزیر انقلاب از اینها بوده است، خوب الان هم میشود از آنها استفاده کرد. معین این را گفت و بسیار نکته مثبتی بود. صرف بیانش هم برداشتن یک قدم و شکستن یک تابو بود. اینکه مرز خودی و غیرخودی را شکسته که نهضت آزادی و ملی مذهبی هم میتواند با ما در یک جبهه قرار گیرد. صرف بیانش هم ارزش افزوده دارد. (سخنان کدیور درباره اظهارات معین برای تشکیل جبهه دموکراسی خواهی و حقوق بشر 1384 / 03 / 21)

نفی قانون اساسی و کمک گرفتن از بیگانگان

یکی از شعارهای کدیور تغییر قانون اساسی است که البته وی آن را در برخی مقاطع و با احتیاط بیان کرده زیرا به زعم او نباید روی آن حساسیت شود: ایجاد ضرورت تغییر قانون اساسی اجتناب‌ناپذیر است ولی عقل سیاسی حکم میکند چنین مطالبی نباشیم و حساسیت بی خود ایجاد نکنیم". موضوع تغییر قانون اساسی، یکی از برنامه‌های فتنه‌گران برای بعد از به دست گرفتن قدرت بود و چنان که به یاد داریم در اواخر دوره دوم ریاست جمهوری محمد خاتمی، زمزمه تغییر قانون اساسی بلند شده بود.

موضوع کمک‌های بیگانگان به اصحاب فتنه هم اکنون بسیار آشکار و اثبات شده است. کدیور در سال 88 از سرمایه‌داران ایرانی در آمریکا خواسته بود برای راه‌اندازی رادیو و تلویزیون وابسته به مدعیان اصلاحات کمک کنند "تا فردا متهم نشویم که بی.بی.سی و صدای آمریکا صدای ما بوده است".



کدیور از جمله دریافت‌کنندگان جوایز و کمک‌های مالی آمریکا بوده است. وی در مصاحبه‌ای با سایت خبری روز آنلاین، سرمایه‌داران را مورد ملامت قرار داد که چرا حاضر نیستند مانند بازار قبل از انقلاب خود را در خدمت جنبش قرار دهند. وی از یاد برده بود که انقلاب اسلامی از درون ملت و باورهای آن‌ها جوشیده بود، اما فتنه 88 سازمان‌یافته بیگانگان و ضد انقلاب بود.



از طرف دیگر، با وجود این مفسد در رفتار و گفتار، وی ایران را کشور جهان معرفی کرده، آن هم در محفلی در لندن: « فاسدترین » جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه وستمنستر لندن برگزار شد که در آن « تحلیل حوادث 25 بهمن » با عنوان محسن کدیور در سخنانی با تأکید بر سازگاری اسلام و دموکراسی، با کنایه‌های نسبت به سخنان هفته گذشته عطاءالله مهاجرانی که اعلام [اعتراف] کرده بود از لحاظ مالی حتی یک نقطه خاکستری در پرونده [حضرت آیتالله] علی خامنه‌ای و خاندانش نمی‌بیند، با یادآوری اینکه ایران یکی از فاسدترین کشورهای جهان از لحاظ مالی است پرسید که آیا رهبر کشوری با این درجه از فساد میتواند رهبری منزه و زاهد باشد؟ (کدیور: کشوری که از فاسدترین کشورهای جهان است چگونه رهبرش میتواند (1389/12 / منزه و زاهد باشد؟ / 23

تبلیغ علیه نظام و دعوت به اغتشاش در جریان فتنه 88

بعد از فتنه 88، مواضع کدیور و بسیاری دیگر از همفکران وی آشکارتر از گذشته در برابر اراده مردم قرار گرفت. آنان اما با وارونه‌نمایی واقعیت جامعه ایران همچنان بر طبل مدعیات پوچ و بی‌بنیان خود میکوفتند و از تربیون‌های اروپایی و آمریکایی، مردم را به تمديد و تشديد اغتشاشات دعوت میکردند. استدلال وارونه وی در خصوص ادعای واهی تقلب در انتخابات چنین بود که حکومت باید اثبات کند که این رأی‌گیری درست بوده و ما نباید مدارکی برای این ارائه کنیم که تقلب شده! وی نهادهای نظارتی ارشد حکومت را متهم به « خیانت در امانت ملی » کرده است (ایراد چنین اتهامی به یک مرجع حکومتی در صورت عدم ارائه اسناد و مدارک قابل پیگرد قانونی و مستوجب مجازات است و یکی از دلایلی که وی به هیچ وجه حاضر نیست به ایران‌برگردد ترس از چنین پیگردی است):

حالا ما سخنگوی همه مردم نیستیم. اکثریت مردم. مردمی که ما مثل هم میان‌دیشیم و شماجمعیت را در خیابان‌ها دیدید و به عدد و رقم خودتان حداقل 14 میلیون نفر هستند. این‌ها چه می‌گویند؟ می‌گویند اولاً آراء ما جابجا شده است. تنها راه برونرفت از این معضل ابطال انتخابات و تجدید آن است. ثانیاً می‌گویند مجری انتخابات یعنی وزارت کشور و ناظر آن یعنی شورای نگهبان در امانت ملی مردم خیانت کرده‌اند.



ببینید خیانت در امانت بسیار فراتر از تقلب جزئی در این صندوق و آن صندوق است. ادعای ما خیانت در امانت ملی است. وقتی خیانت در امانت مطرح میشود مسئولان امر به عنوان وکیلان ما شرعاً و قانوناً موظفند اعتماد ما را دوباره جلب کنند. آنها باید اثبات کنند که امینند، که صادقند. این وظیفه آنهاست که دلیل اقامه کنند هنوز امانت دارند، نه اینکه ما اثبات کنیم تقلب شده یا نشده، مسئله کاملاً برعکس است. ثالثاً ما میگوییم مقام محترم رهبری به واسطه حمایت زودهنگام از رئیس جمهور بدنام قبل از طی مراحل قانونی، بیطرفی و انصاف لازم جهت داوری در این قائله را از دست داده، متأسفانه در مقابل مردم قرار گرفتهاند. رابعاً سرکوب سبانه تظاهرات مسالمتآمیز مردم، مردم معترض توسط نیروی انتظامی، بسیج و مأموران لباس شخصی کاری کاملاً غیرقانونی بوده است [تمام این اتهامات در حالی مطرح میشود که وی اصلاً در ایران نبوده است]. وزارت کشور، قوه قضاییه و مقام محترم رهبری در تجاوز به حقوق قانونی مردم مقصرند و نسبت به خونهای به ناحق ریخته شده و تخریب اموال عمومی و خصوصی و ضرب و جرح مردم بی دفاع باید پاسخگو باشند.

این سخن که گفته می‌شود هر کسی که مردم را به خیابان فراخوانده مسئول خون آنهاست مثل این است که بگوییم مرحوم آیت‌الله خمینی مسئول خون شهدای انقلاب اسلامی است نه شاه معدوم. مثل اینکه بگوییم رسول‌الله مسئول خون شهدای بدر و احد بوده است نه مشرکان به خاطر اینکه پیغمبر مردم را دعوت کرده است به احد و بدر. مرحوم آیت‌الله خمینی آنها را به خیابان دعوت کرد. این منطق اموی است نه منطق علوی. (ولایت فقیه سه راه بیشتر ندارد- 9/4/1388)

قسمت پایانی اظهارات کدیور استدلالی سست است. وی این نکته را در نظر نداشته است که در هیچ یک از جنگ‌های رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) ایشان آغازگر نبوده‌اند و در تمام موارد پیش از دست بردن به سلاح، جبهه مقابل را به آرامش و صلح و پذیرفتن استدلال منطقی دعوت می‌کردند. همچنین است دعوت امام خمینی (ره) از مردم برای تظاهرات. اولاً امام (ره) هیچ گاه مردم را علیه مردم دعوت به تظاهرات نکردند و در ثانی برای ناحق کردن حقی آنان را تشویق به تظاهرات نمودند. استدلال کدیور و مشابه‌نمایی فتنه 88 با رفتار شاه با معترضان و انقلابیون ابلهانه‌تر از آن است که بتوان آن را برآمده از ذهنی سالم تصور کرد. وی در ادامه همان سخنرانی که در واشنگتن ایراد شده و متن آن در سایت گویانیوز و دیگر رسانه‌های وابسته به استکبار منتشر شد می‌گوید:

راستی اگر در زمان شاه معدوم، قبل از انقلاب اسلامی مردم چنین اعتراض می‌کردند، شاه با آنان چه رفتاری میکرد؟ میپرسم رفتار ولی فقیه مدبر عادل با شاه ظالم سرسپرده اجنبی چه تفاوتی داشته است. آیا شاه، شاه معدوم مخالفان خود را نوکر و بازیخورده اجنبی و محل امنیت و نظم عمومی معرفی نکرد؟ آیا شاه به واسطه پخش اعلامیه‌های رهاییبخش مرحوم آیت‌الله خمینی [ره] از صدای بی. بی. سی. ما!! انقلابیون را انگلیسی نخواند؟ آیا شاه بدنام کردن معترضان و منتقدانش چماق‌داران و مأموران لباس شخصی را به تخریب اموال عمومی و تعرض به جان و مال مردم و انداختن و آنگاه آنها را به راهپیمایان و معترضان نسبت دهد؟ آیا شاه مطبوعات و رسانه‌ها را به محاق سانسور و تعطیلی نکشانند؟ با احترام میپرسم نحوه مقابله شما با اعتراض مسالمت‌آمیز مردم چه فرقی با سرکوب شاهنشاهی داشته است؟ آیا کفایت که نامتان را اسلامی بگذارید و هر چه دلتان می‌خواهد با این مردم مظلوم بکنید؟ آیا این سرکوب و خفقان به سیره امام علی [ع] نزدیکتر است یا معاویه و بنی امیه. به کرات در خطبها از واژه دیکتاتوری در سخنانتان استفاده کردید، معنی دیکتاتوری این

نیست. دیکتاتوری این است که مطبوعات را تعطیل کنید. مأمور میفرستید که تیتری بفرستید که تیتری مقابل میل ما نزنند. دیکتاتوری این است که مقام مادام‌العمر داشته باشید. مقابل مردم پاسخگو نباشیم. انصاف بدهید کدام دیکتاتوری است؟ (ولایت فقیه سه راه بیشتر ندارد- 1388/4/9)



بابت این سخنان در محفل واشنگتن که وی در آن جا سخنانش را اظهار میکرد به شدت کف زدند. این سخنان همان محتوایی را داشت که بیانیه‌های وزارت امور خارجه آمریکا و همان جهت‌گیری‌هایی در آن لحاظ شده بود که در هتاکیه‌های منافقینو فرقه رجوی وجود داشت. هیچ فرق و تفاوت بارزی میان این سخنان و آن بیانیه‌ها وجود نداشت و این مهمترین دلیل باطل بودن فتنه‌گران 88 بود.

نفی نظام

سویه دیگر مواضع کدیور در مقطع سوم فعالیت سیاسی وی، رسیدن او به نقطه نفی کلیت نظام بود که در اشکال مختلف، از استبدادی خواندن نظام گرفته تا برابر دانستن جمهوری اسلامی با رژیم جعلی و نامشروع

صهیونیستی، بر زبان وی جاری شد. شاید این سویه را بتوان تیر خلاصی بر فعالیت سیاسی او در ایران دانست. برخی مواضع او در این زمینه چنین بوده‌اند:

همانگونه که کشتار مردم در فلسطین امری عادی است، از بین رفتن شهروندان سیاسی در زندانهای ما چندان امر دور از انتظاری نیست. آیا حکومت برای جان مخالفان خود ارزشی قائل است ... برای مثال اسرائیل مخالفان فلسطینی خود را میکشد و ککش هم نمیگذرد... رژیم‌هایی که مانند اسرائیل مخالفان خود را میکشند از همان ارزش انسانی برخوردارند که اسرائیل برخوردار است. ... نام [اکبر] محمدی در تاریخ میماند و به عنوان کشته فاجعه 18 تیر در تاریخ ایران میماند. امروز باید از مدعیان جانشینی علی [ع] پرسید آیا حاضرید به خاطر خون بیگناهی که در حکومت شما ریخته شد آرزوی مرگ کنید. (اظهارات محسن کدیور در خصوص درگذشت اکبر محمدی. (12 /05 /1385)

در کشور ما رسم است که سوره الرحمان را در زمانی که مقولهای به پایان میرسد، قرائت میکنند که در بحث مطبوعات کشور باید به این سوره از معنای تلخ آن نگریست. در جامعه ایرانی نبض اقتصادی و سیاسی ما ویژگی سوم دشمنان آزادی یعنی تمرکز فرهنگی را نیز با خود همراه کرده است که سبب دشواری بیشتر آزادی بیان میشود. اگر در کشورهای دیگر مردم نفسی جزئی میکشند در ایران جرمهای سیاسی را با انگهای فرهنگی و دینی همراه میکنند، ما در کشوری هستیم که برخی کارگزاران آن به جای آنکه مجسمه خردمندی باشند، از موکراسی حالشان به هم میخورند و فلان وزیرش برادر حسن و برادر حسین است که در دشمنی با مطبوعات شهره شهر هستند. (اظهارات کدیور در حاشیه مراسم تقدیر انجمن دفاع از آزادی مطبوعات از سحابی / 16 /02 /1386



دیدگاه من نسبت به جمهوری اسلامی قبل و بعد از انتخابات 88 تفاوت ماهوی نکرده است، هر چند تشدید شده است. چرا که من سالهاست که به انحراف بنیادی جمهوری اسلامی از آرمان‌های انقلاب اسلامی و اهدافی که در زمان همه‌پرسی فروردین 1358 ذکر میشد پی برده و از این انحراف علنا انتقاد کرده بودم. ... نگاه انتقادی من به جمهوری اسلامی از سال 1367 آغاز شده است، رأی منفی به بازنگری قانون اساسی در سال 1368 نخستین بروز عملی آن است. برآستی هرگز فکر نمی‌کردم رژیم جمهوری اسلامی تا به این درجه از سقوط و اضمحلال رسیده باشد. (هرگز فکر نمی‌کردم رژیم جمهوری اسلامی تا به این درجه از سقوط و اضمحلال رسیده باشد 19/3 /1390)

این مصاحبه وی نیز حاوی نکاتی خواندنی از انحرافات فکری و هویتی است و در بند پایانی آن رگه ضحیم میل به قدرت و ناکامی در دستیابی به آن را میتوان مشاهده کرد:

POWER TO THE PEOPLE

The Critical Cleric

By Scott Macleod & Nahid Siamdoust / Tehran | Tuesday, June 08, 2004



VIEW ALL

Mohsen Kadivar

In the repressive Islamic Republic of Iran, a cleric isn't a very popular thing to be nowadays. Mohsen Kadivar is a celebrated exception. A theorist behind Iran's struggling democracy movement, the modest mullah packs lecture halls like a pop star and attracts readers like a pulp-fiction author. Students in his graduate philosophy classes at Tarbiat Modarres University in Tehran hang on his every utterance. Kadivar, 44, has found academic stardom a dangerous occupation in Iran — in 1999 he was jailed for 18 months for



محسن کدیور (50 ساله) در کنار عبدالکریم سروش و محمد شبستری یکی از سرشناسترین مخالفان حکومت مذهبی ایران محسوب می شود. مجله آمریکائی تایم به خاطر آثارش که در آنها می خواهد بین دین اسلام و دموکراسی سازی ایجاد بکند، او را یکی از مهمترین مردان نوگرای جهان نامیده است.

در این روزها پروفیسور محسن کدیور که مقام آیت الهی دارد، یک ترم در دانشگاه داک کارولینای شمالی تدریس میکند. آیت الله کدیور! ما با شما در دانشگاهی در ایالت کارولینای شمالی که 11000 کیلومتر از وطن شما فاصله دارد، ملاقات میکنیم. آیا حالا به وجود شما در کشورتان احتیاج مبرمی وجود ندارد؟

-باور کنید من در این ساعات دردناک دلم میخواست در وطنم میبودم.[!] در دو هفته آینده در باره سرنوشت ایران تصمیم گرفته میشود. تقریباً همه دوستان من در زندان هستند و من حتی نمیتوانم با خانوادهام تماس بگیرم. چون که تلفن آنها را قطع کرده اند.

در مقایسه با تظاهرات توده ای هفته قبل تهران حالا ظاهراً آرام به نظر میرسد. آیا ما شاهد آغاز پایان مقاومت مردم هستیم و یا پایان رژیم اسلامی؟

-این حکومت الهی شکست خورده است. حقوق مردم ایران لگدمال می شوند. کشور من به سوی یک دیکتاتوری نظامی پیش میرود. پریزیدنت احمدی نژاد همانند یک طالبان ایرانی رفتار میکند و رهبر مذهبی]

حضرت آیت‌الله [علی خامنه‌ای سرنوشت خود را با سرنوشت احمدی‌نژاد پیوند داده است. ... در حکومت اولین امام ما علی [ع]، زندانی سیاسی وجود نداشت. تظاهرات مسالمت‌آمیز [!] آزاد بود و حتی انتقاد از حکومت توصیه میشد. نه باید به این ارزش‌ها خیانت شود. کاری که [حضرت آیت‌الله] خامنه‌ای و احمدی‌نژاد کردند؟

- بلی. من طرفدار یک حکومت واقعاً اسلامی و در عین حال دمکراتیکی هستم. حکومتی که به کرامت انسانی ارزش میگذارد و همین طور همه حقوق زنان را به آنها می‌دهد. حکومتی که همه انسانها چه مذهبی و چه غیرمذهبی رهبران خود را آزادانه انتخاب میکنند.

آیا برای حمایت از اپوزیسیون، کاری از دست کشورهای خارجی بر می‌آید؟

- خیر. ایرانی‌ها باید به تنهایی در این مبارزه پیروز بشوند. به نظر من رئیس‌جمهور آمریکا باراک اوباما تا به حال خیلی عاقلانه رفتار کرده و بهانه‌ای به دست هوچی‌ها در ایران نداده است. به طوری که ادعای احمدی‌نژاد که ناآرامی‌ها کار آمریکا است، پوچ از آب در آمده است.

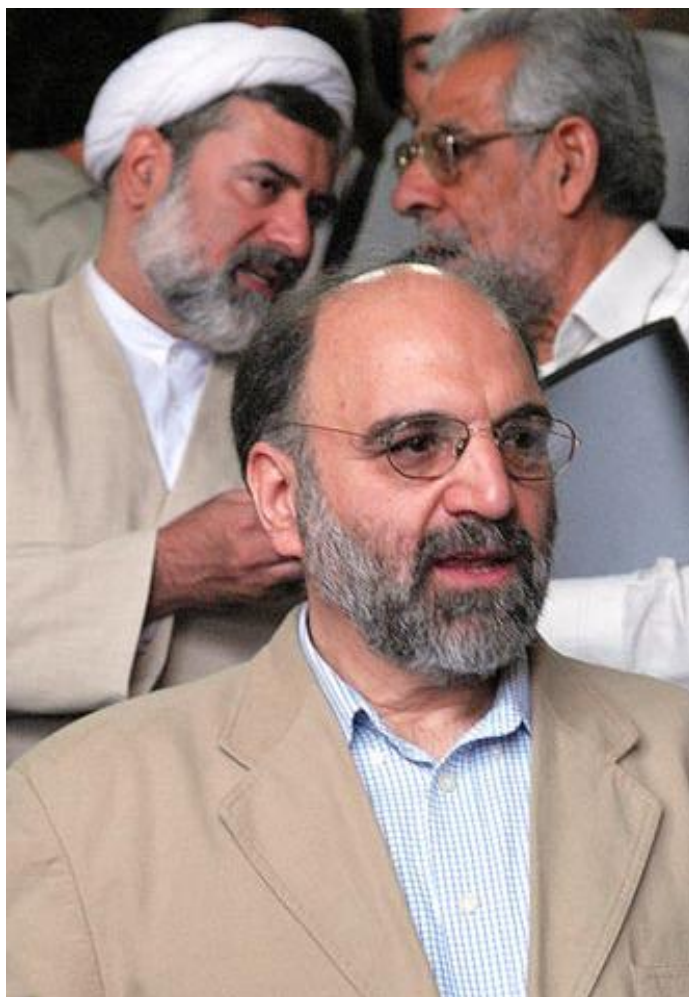
نقش شما در این روند چیست؟

- من به کشور باز خواهم گشت. اما نه در این روزها [!]. اگر حالا به ایران برگردم من نیز راهی زندان خواهم شد. شرایط در آن جا وحشتناک است. دوست من دکتر سعید حجاریان احتیاج مبرمی به دارو و مراقبت پزشکی دارد. آن هم نه در زندان بلکه در یک بیمارستان و من شنیده‌ام که دوستان من مصطفی تاجزاده و عبدالله رمضانزاده مورد شکنجه قرار گرفته‌اند. رمضانزاده سخنگوی دولت پریزیدنت خاتمی و تاجزاده معاون وزیر کشور در کابینه او بود.

در یک ایران دمکراتیک حاضر به قبول یک پست سیاسی هستید؟

- من به عنوان یک روشنفکر، نویسنده و پروفیسور نقش مهمی دارم. (مصاحبه با اشپیگل / این حکومت الهی

شکست خورده است. 1388)



نفی ماهوی ارکان حکومتی

علاوه بر اصول بنیادی و ماهوی و رهبری نظام، کدیور به ارکان و نهادهای حکومتی هم حمله کرده و از تخطئه و نفی ماهیت و کارکرد آنها ابایی ندارد. در میان این ارکان یکی مجلس خبرگان به شدت آماج اظهارات هتاکانه او قرار دارد و دیگر شورای نگهبان. خصومت وی با این دو نهاد هم دلایل مشخصی دارد. مجلس خبرگان به دلیل آنکه همواره در جهت حمایت از ولایت فقیه و رهبری نظام موضع گرفته و شورای نگهبان هم به دلیل جلوگیری از ورود عناصر بدنام و خرابکار به درون نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی نظام، مورد کینه و عداوت فتن‌هگران بوده‌اند. کدیور ساختار و عملکرد این نهادها را توأماً مورد حمله قرار می‌دهد: هیچ منع قانونی برای ورود خبرگان غیرفقیه به مجلس خبرگان رهبری وجود ندارد و روح قانون اساسی مؤید این است که خبرگان می‌بایست متناسب جامعه انتخاب شوند. اگر رهبر در همه مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی حق سیاستگذاری دارد، خبرگان رهبری نیز می‌بایست از تخصص‌های مرتبط با رهبری انتخاب شوند، زیرا قرار نیست رهبر حوزه علمیه باشد بلکه قرار است رهبر کشور ایران باشد. انتقادهایی که به این مجلس وارد است، این است که اولاً مجلس خبرگان با وضعیت فعلی منحصر به روحانیون شده است. ثانیاً منحصر به مردان شده است و ثالثاً منحصر به شیعیان شده است که هر سه مورد جای سؤال دارد. (انتقادات وارده به مجلس خبرگان رهبری از نظر محسن کدیور / شرق 1384 / 12 / 16)

در میان نامزدهای مجلس خبرگان از سلائق مختلف که همگی قانونی و مسالمت‌آمیزند، یافت نمیشود. مجلس خبرگان رهبری حاصل تناقضی است که از اول وجود داشته است و از یک سو گفته میشد این نظام جمهوری است و از سوی دیگر نظام را ولایت فقیه میدانستند، پیش از این هیچ تجربه‌ای از چنین ساختاری وجود نداشت. در تدوین قانون اساسی اولیه ولایت فقیه وجود نداشت و امام خمینی (ره) آن را تایید کرده بود. قرار بود از جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم شود و نه یک کلمه به آن اضافه شود اما ولایت فقیه به آن اضافه شده و البته در ابتدا قرائتی دموکراتیک از ولایت فقیه مطرح بود. ... از انقلاب اسلامی دو قرائت وجود دارد؛ یک قرائت دموکراتیک که شاخص آن آیت‌الله منتظری است که کماکان ولایت فقیه را قبول دارد ولی آن را انتخابی و مقید به قانون می‌داند. پیشنهاد نویس قانون اساسی در سال 58 هم به همین دیدگاه استوار بود اما شاخص قرائت دوم از انقلاب اسلامی، مصباح یزدی است. در زمان حکومت پیامبر (ص) و امام علی (ع) هیچیک از مناسبات امروز وجود نداشت. امام علی (ع) حق ولایت داشت اما حکومت را تنها به دلیل انتخاب شدن از سوی مردم، به دست گرفت. (اظهارات کدیور (پیرامون انتخابات خبرگان - 1385 / 8 / 20)

تصویرسازی به شدت سیاه از کشور

در این زمینه وی کاملاً همسو با جریان‌های مخالف نظام، چه ضدانقلاب خارج‌نشین و چه مخالفان دولت در داخل کشور بوده است و به ویژه در حوزه فرهنگ (کدیور در زمانی که از کشور خارج نشده بود رئیس انجمن دفاع از آزادی مطبوعات بود) معتقد است کشور در بدترین دوران تاریخ خود قرار دارد:

"نحوه اداره دانشگاه‌های ما نمودار شیوه مدیریت کلان جامعه ماست: انتصابی، بیاعتنا به قانون و غیرپاسخگو. در دولت اخیر نگاه امنیتی به دانشجو، استاد و دانشگاه؛ رؤیای انقلاب فرهنگی دوم و پندار مهندسی و تسطیح فرهنگی، عرصه را بر نگرش علمی تنگ کرده است. اگر اولیای آموزش عالی به جای ایفای نقش داروغه و محتسب به انجام وظایف علمی خود میپرداختند، حداقل یکی از دانشگاه‌های ایرانی در بین دو هزار دانشگاه اول دنیا، یا دویست دانشگاه اول آسیا، یا بیست دانشگاه اول کشورهای اسلامی قابل رؤیت بود.

(بازخوانی نظری مشروطه؛ مصاحبه کدیور با روزنامه اعتماد ملی /1386/01/01)



واقعیت این است که شرایط جامعه امروز ایران از نظر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی برای دموکراسی مهیا نیست و وقتی این شرایط مهیا نیست چرا باید انتظار بیخود داشته باشیم... در همه جای دنیا دولت‌ها به ملتها نیازمند هستند، اما در کشور ما پول نفت در اختیار دولت است و همین دولت را از ملت بینیاز میکند. برابر آنچه یونسکو اعلام کرده است، شاخص‌های توسعه‌یافتگی فرهنگی در تمام جهان چند موضوع؛ نخست تیراژ کتاب است. متوسط تیراژ کتاب در ایران با جمعیت 30 میلیون نفر هزار نسخه بود، اما حالا که جمعیت دو برابر شده است تیراژ کتابها به یک هزار نسخه رسیده است. مجموع تیراژ روزنامه‌های غیردولتی ایران چند نسخه

است؟ تیراژ روزنامه‌ها، آمار روزنامه‌خوان‌های ما را می‌رساند. با نزدیک به 5 درصد روزنامه‌خوان آیا میتوان ادعا کرد که جامعه ایران پذیرای دموکراسی است؟ (توصیه محسن کدیور به روزنامه‌نگاران رسانه‌های توقیف شده اعتماد 21/5/1386)

در شرایط فعلی کشور به لحاظ فرهنگی در یکی از بسته‌ترین دوران پس از انقلاب به سر میبرد تا جایی که میتوان گفت از جمله سیاه‌ترین دوران 100 ساله اخیر پس از مشروطه محسوب میشود. این مسئله به ویژه در حوزه مطبوعات به شدت قابل لمستر است. فشار در همه عرصه‌های فرهنگی حس میشود. وقتی میگوییم حوزه فرهنگی، مطبوعات، کتاب، سینما، اینترنت و مسائلی از این دست را در بر می‌گیرد. (گفتوگوی محسن کدیور با روز در اعتراض به حکم صادره علیه عیسی سحرخیز 1/10/1385)

کدیور و امثال او در حلقه فتنه 88 گویی کور و کردند و پیشرفت‌های علمی و فرهنگی عظیم ایران در سال‌های اخیر را نه می‌بینند و نه می‌شنوند. جایگاه نخست ایران در سطح بین‌المللی از نظر درصد رشد که یازده برابر سطح جهانی است و شمار عظیم چندین میلیونی دانشگاهیان و حتی رشد فوق‌العاده در شاخص‌های توسعه انسانی و اجتماعی بنا بر آمار رسمی مجامع بین‌المللی ر نمی‌بینند و در واقع جداماندگی خود از انقلاب اسلامی رو به پیشرفت ملت ایران را می‌خواهند به القای دروغین ناآگاهی مردم مربوط کنند؟



همراهی با ضد انقلاب

در طول سالهای قبل از فتنه، نام کدیور یکی از نامهایی بود که به طور ثابت پای هر بیانیه و نامه و ... که علیه سیاستهای نظام و در جهت پیشبرد سیاستهای دول غربی بوده دیده میشود. از جمله در نامه پیرامون محکومیت بازداشت منصور اسانلو (فردی با گرایشهای مارکسیستی که در پی به اعتصاب کشیدن کارکنان شرکت واحد بود) کدیور با مفاد آن ابراز موافقت کرده بود و نامش در کنار اسامیای مانند عبدالعلی بازرگان، محمد بسته‌نگار، حبیب‌الله پیمان، فاطمه حقیقت و، عبدالله مؤمنی، حسن یوسفی اشکوری و... آمده بود:

بازداشت مجدد منصور اسانلو، رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی در 28 آبان ماه، که به تازگی از زندان آزاد شده بود، به وسیله جمعی از کارکنان رسمی و شناخته شده نهادهای امنیتی، توأم با ایجاد رعب و وحشت عمومی و تیراندازی در یک محیط مسکونی شهری، از یک سو نشان از آن دارد که دولت نهم به رغم ادعاهای مهرورزی، عدالت‌گستری و تأکید بر رعایت اخلاق و شئون اسلامی، تلاشی در راستای اثبات اعتقادش به موارد یادشده و عملی کردن شعارهای زیبایش نداشته و ندارد و از سوی دیگر، حکایت از ضعف دولت تا آن حد دارد که یا از تأمل در رفتار و پیشبینی تأثیر اینگونه رخدادها در جامعه غافل است یا امکان کنترل نیروهایش را از دست داده است. ... بر این باوریم، که چون شاخص‌های رفاه و عدالت اجتماعی در حال حاضر به میزان قابل توجهی با معیارهای شناخته شده جهانی فاصله دارد و تامین نیازهایی حیاتی، مانند بهداشت، درمان، آموزش و اشتغال، برای قشرهای بدون درآمد یا امکانات کافی در حد آرزو و خیال است، بازداشت و زندانی کردن معترضان یا جلوگیری از بازگشت آنان به کار، برای وادار کردن کارگران به دست برداشتن از پیگیری خواسته‌ای صنفی‌شان، کنشی بیهوده و نامعقول است. (بیانیه شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی در اعتراض به بازداشت منصور اسانلو 1385/9-12)

همچنین در نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه در اعتراض به بازداشت چند متخلف اجتماعی، نام وی همراه کسانی همچون هاشم آقاجری، فاطمه حقیقت‌جو، فریبا داودی مهاجر، مهدیه گلرو، اکبر گنجی و رجبعلی مزروعی آمده و در آن بر لزوم رعایت حقوق بشر در ایران تأکید شده بود. نامه دیگری که وی هم آن را امضاء کرده، در

خصوص برنامه هسته‌ای ایران است که وقیحانه خواستار تن دادن به خواسته‌های دول غربی شده بود و به عنوان بازوی عملیات روانی آن کشورها، تصویری سیاه از آینده کشور در صورت مقاومت کردن ارائه میکرد:

نادیده گرفته شدن قطعنامه 1737 شورای امنیت و عدم ارائه پیشنهاد سازنده توسط حکومت ایران خود زمینه‌ساز مجازات‌های نظامی و مالی و تحریم‌های اقتصادی گسترده‌تر شورای امنیت خواهد بود و چشم‌انداز فقر و جنگ را در برابر مردم صلحدوست ایران قرار خواهد داد. ما اگرچه برخورداری از دانش و فناوری هسته‌ای را، صرف نظر از کاربرد تسلیحاتی آن، حق مسلم مردم ایران میدانیم، اما بر این نکته تأکید داریم که ملت ایران حقوق اساسی‌تر و مهم‌تری چون برخورداری از حق مردم‌سالاری و حقوق بشر، امنیت و آزادی و عدالت و رفاه نیز دارد و کسب این حق نباید دیگر حقوق ملت را نفی و یا کمرنگ کند و خدای ناکرده سایه شوم جنگ و ویرانی را بر سر آنان بگستراند. به باور ما در این شرایط پیشنهاد مدیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، جناب آقای محمد البرادعی مبتنی بر تعلیق در برابر تعلیق اقدامی آجل و دور اندیشانه برای پیشگیری از تحریم و جنگ است.

(فراخوان صلح‌خواهی ملت ایران؛ بیانیه جمعی از فعالان سیاسی 1385 / 12 / 24)



در اوایل سال 1390 وی در اقدامی هماهنگ با سایر ضدانقلاب خارج‌نشین، در برنامه پیامگذاری صوتی به نفع زندانیان فتنه 88 شرکت کرد و با افراد بدنامی همچون فرخ نگهدار همراه شد:

از امروز قرار است هر کدام از ما یک تصویر، یک صدا بشویم در حمایت از اعتصاب‌کنندگان. این پیام‌های صوتی و تصویری کوچک شاید تنها کاری باشد که میشود الان در حمایت و همدلی با این عزیزان و خانواده‌هایشان انجام داد. فایل‌های صوتی دو یا سه دقیقه‌ای حاوی پیام‌های حمایت از این زندانیان را میتوانید به آدرس ... بفرستید چیزی که روشن است این است که ما در جایگاهی نیستیم که برای این زندانیان تعیین تکلیف کنیم و امر به ادامه یا شکستن این اعتصاب بدهیم. ولی شاید فقط چند دقیقه حرف زدن با آنها و اعلام حمایت از مبارزه‌شان و دعا برای سلامتیشان تنها کار کوچکی باشد که از دست ما ساخته است. کاری که صدای آنها را بلندتر به گوش دنیا خواهد رساند. لینک کمپین در سایت کلمه/ پیام حمایت مسعود بهنود/ پیام حمایت حمید دباشی / پیام

حمایت ابراهیم نبوی / پیام حمایت مازیار بهاری / پیام حمایت فرخ نگهدار / پیام حمایت محسن کدیور / پیام حمایت شیرین عبادی / پیام حمایت علی عزیزاده / پیام حمایت یک شهروند آمریکایی / پیام حمایت یک ژورنالیست بلژیکی. (هر ایرانی یک صدا در حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی - 1390 / 3 / 29)

جمعبندی

مجموعه تولیدات فکری محسن کدیور را میتوان در سه گروه دسته‌بندی کرد: فلسفه، کلام و سیاست. فصل مشترک این سه دسته تولیدات فکری، تقابل با نظام حاکم است که به نظر میرسد از موضع اپوزیسیونی روشنفکر مآبانه اتخاذ شده است. مشخصه آثار وی در این سه حوزه آن است که به نفی اصالت و هویت ملی و دینی و استقلال سیاسی کشور در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب معطوف است و در آنها به نحوی رد پای تفکرات غربی و دین‌زدایانه از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و تأکید بر وجوه فردی دینداری مشاهده می‌شود. اگرچه در عرصه فلسفه کمتر می‌توان چنین مواضعی را دید، اما بعضاً شیفتگی او به فلسفه غربی و برخورد تحقیرآمیز با فلسفه شرقی - که از قضا- تخصص اصلی اوست مشهود است. در حوزه فلسفه، مقالات و کتب منتشره شده منتسب به کدیور بیشتر صبغه‌ای آکادمیک و غیر سیاسی دارند. با این همه، در نوشته‌ها و اظهارات کدیور در این زمینه تأکید وی بر لزوم تسلیم شدن در برابر امواج مدرنیته را میتوان دید. کدیور در چهارچوب مباحث کلامی به طرح موضوعاتی می‌پردازد که پتانسیل استنتاج سیاسی علیه نظام کنونی را دارند. روش وی در استدلال به این ترتیب است که ابتدا موضوع را از زاویه مطلوب خود مطرح کرده یا سؤالاتی خاص را به مخاطب خود القاء مینماید و سپس با اتکاء به داده‌های فقهی و کلامی و با استناد به آیات و احادیث در صدد اثبات فرض خود یا پاسخگویی به سؤالات مطرح شده در ابتدای بحث برمی‌آید و در نهایت با یافتن نقطه تلاقی بحث مطرح شده با موضوعات سیاسی و مسائل حکومتی به نقد و تخطئه نظام می‌پردازد. در زمینه کلام، مطالب منتشره منتسب به کدیور صبغه سیاسی نسبتاً پررنگی داشته و در آنها رگه‌های قوی تخالف و تضاد با نظام و دستگاه فکری ولایت فقیه مشهودتر است. در این حوزه وی از یک سو به طرح برخی مباحث در کانون توجه عام مبادرت کرده و از آنها نتایجی دیگرگونه و متفاوت از نظر غالب فقها و به ویژه ولی فقیه استخراج مینماید. برخی مباحث مطرح

شده از جانب وی نیز که در کانون توجه عام قرار ندارند به طور ریشه‌ای در ارتباط با مقولات حساسیت برانگیز - مانند حقوق زنان- هستند. به طور کلی میتوان گفت، وی خواستار انطباق احکام اسلام بر موازین جهانی نظیر حقوق بشر است تا از این طریق روشن شود که اسلام دین خوبی است. این همان تفکری است که برخاسته از غرب بوده و در واقع، عدول از احکام دینی و قوانین وضعشده الهی و تن دادن به رویکردها و قوانینی وضعشده انسانی را خواهان است و توصیه میکند.

وی با یافتن نقطه تلاقی میان مباحث سیاسی و مباحث فقهی به دنبال آن است نشان دهد در نظام اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه، حکم ولی فقیه شرعی نیست. به عبارت دیگر، کدیور با ایناستدلال میخواهد موجودیت این نظریه در قانون اساسی و الزامات آن را نادیده بگیرد. در سالهای اخیر وی همچون اکبر گنجی و سروش به این برداشت رسیده که قرآن کلام الهی نیست و منشأ انسانی دارد. این طیف با توجه به اینکه انتساب قرآن به خدا و کلام الله دانستن آن راه را بر بسیاری از انحرافات و به زعم آنها « تأویل »ها می‌بندد، برای راه گشودن بر استنتاج‌های بعدی و تفسیر به رأی آیات قرآن و نادیده گرفتن برخی آیات، در اساسی‌ترین گام آن را « متنی انسانی » در نظر گرفته‌اند.

بخش دیگری از مواضع فکری کدیور، تفسیرها و تحلیل‌های او در خصوص مباحثی است که نافی فرابشری و الهی بودن دین است تقلیل جایگاه پیامبر (ص) و ائمه (ع) یکی از این مباحث بوده که وی همانند کسانی چون شبستری و سروش بدان توجه کرده است.



در چهارچوب فکری کدیور هر آنچه با سنت در ارتباط و پیوند است باید نفی شود و به جای آن رویکرد نو به مقولات و موضوعات بنشیند، که در واقع همان رویکرد منطبق بر مدرنیته غربی است. روشنفکری دینی و نواندیشی دینی کدهای غلطاندازی هستند که برای پوشاندن گرایش غرب‌محور به دین توسط این طیف و از جمله کدیور استفاده شده است. در این رویکرد هر آنچه در دین و سنت پیامبر اعظم (ص) مبین مقاومت و جهاد و قیام و... است نفی و نادیده گرفته شده یا به گونه‌ای وارونه تفسیر و تأویل می‌شوند. عجیب آنکه در این نگاه، کدیور دوره رسالت پیامبر اعظم (ص) را به زعم خود به دو دوره مکی ومدنی تقسیم کرده و دوره مدنی را دوره قدرت و دوره مکی را دوره رحمت قلمداد میکند و آنها در تقابل با یکدیگر قرار میدهد، حال آنکه این دو دوره امتداد منطقی یکدیگر بوده‌اند.

وی تأکید بر حقانیت اسلام و تلاش برای برقراری حکومت اسلامی را بنیادگرایی تلقی کرده و آن را موجب وهن اسلام و مخدوش شدن چهره اسلام در جهان امروز معرفی میکند. بخش دیگری از محتوای فکری کدیور، دستاندازی به گفتمان تابناک شیعه است. وی و جریان سکولار از آنجا که میدانند پایبندی مردم به مبانی تشیع و پیروی از آموزه‌ها و الگوهای آن تا چه اندازه مانع تسلیم در برابر غیر حق و حقیقت‌اند، راه نفوذ دادن اندیشه‌های مخرب غربی و غلبه دادن تعقل بر تعبد را، نه در انکار بلکه در تحریف آن آموزه‌ها و الگوها و تهی کردن آنها از مفاهیم اصیل و اصلیشان یافته‌اند. از این رو از هر فرصتی برای پیش بردن این سیاست استفاده کرده‌اند.

کدیور در مقاله‌ای با عنوان علمای ابرار مدعی شده که ائمه علیهم‌السلام فاقد مقام ولایت و عصمت بودند و تنها نسبت به افراد عادی پرهیزگاری بیشتری از خود نشان میدادند و خردمندتر از بقیه جلوه میکردند و به همین جهت مردم به آنها توجه نشان میدادند. وی با طرح این موضوع در پی تقلیل اصل شیعی امامت است. او بعدتر مدعی میشود که از احادیث و روایات منقول از پیغمبر و ائمه تنها به 10 درصد میتوان اعتماد کرد. نفی امامت و نفی اعتبار حجم کثیری از احادیث، منتج به نفی اصالت الهی دین اسلام و قرآن کریم میشود که در مراحل اخیر استحاله فکری وی بروز کرده است. تمام این مباحث و مدعیات نیز به منظور نفی ولایت فقیه و بی‌اعتبار نشان دادن هر مرجعی است که بر حقانیت این اصل دلالت دارد. در جای جای نوشته‌ها و اظهارات محسن کدیور طعنه و نیشی به روحانیت اصیل - همان روحانیتی که در مقاطع حیاتی و سرنوشت‌ساز این کشور شجاعانه در میدان بوده و از ضایع شدن حقوق مردم جلوگیری کرده و در این راه جان باخته - زده شده است.

علت این امر هم آن است که اساساً در حضور این روحانیت اصیل است که روحانیت وابسته و درباری و اشرافی و قدرت‌طلب توان اعلام و اظهار وجود را پیدا نمیکند و ناچار به ترک وطن و پناه بردن به دامان دشمنان آشکار کشور میشود. در منظومه فکری کدیور و امثال او، هر روحانی و مرجعی که حامی ولایت فقیه و حکومت اسلامی باشد، بنیادگرا و متحجر نام میگردد. ماجرای توهین او به برخی از مراجع معظم قم به دلیل حمایت آنها از ولایت فقیه و بی‌توجهی ایشان به درخواست سران خارج‌نشین فتنه برای موضعگیری علیه نظام، از جمله برخورد او با روحانیت بیدار و هوشیار و بصیر بوده است. همچنین تأکید بیش از اندازه او بر رویکردها و نظرات منتظری، نمونه‌ای دیگر از برخورد جناحی و بانندی با مراجع معظم است. چنین به نظر میرسد که بازماندگان فکری باند مهدی هاشمی معدوم همچنان بر طبل نفی و طرد هر آنکه با آنها همراه نمیشود میکوبند.

در حوزه سیاست، آراء و نظرات کدیور محل بحث و تأمل بوده است و در واقع مطرح شدن وی در فضای فکری و فرهنگ یک شور به واسطه دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی‌اش بوده است. نظرات و مواضع سیاسی وی رنگ و بو گرفته از (1) شاگردی منتظری و (2) مخالفت و تضاد با نظریه ولایت فقیه و (3) تا اندازه‌ای نسبت خویشی با وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی و انتساب به جناح موسوم به اصلاح‌طلبان بوده است. رویکرد سیاسی او را میتوان در سه مقطع بازشناخت: یکی تا پیش از رحلت امام خمینی (ره) که وی از ابراز

منویات و گرایش‌های خود ابا داشته و با پنهان کردن گرایش سیاسی خود بر احتمال دست یافتن به قدرت از طریق کسی همچون منتظری و یا باند هاشمی معدوم می‌افزود.

مقطع بعدی، بعد از رحلت امام خمینی (ره) است تا سال 88 که در این دوره حدوداً بیست ساله وی به تدریج و طی یک روند صعودی به تضاد با حاکمیت در تمام جنبه‌ها و سطوح سوق پیدا کرد و به نوعی، هر آنچه را در مقطع اول در دورنش مخفی کرده بود با شدت بیشتری بیرون ریخت. مقطع سوم، از زمان فتنه 88 به بعد است که وی در خارج از کشور به نفی بسیاری از مبانی دینی و اخلاقی مبادرت کرد و همسو و هماهنگ با کشورهای معاند جمهوری اسلامی به منظور حصول نتیجه مطلوب غرب از اغتشاشات خیابانی به فعالیت عملی و تبلیغی دامنه‌داری دست یازید. این برخورد و رفتار او چنان بود که حتی کسی مانند عزت‌الله سحابی اقدام به ارسال نامه‌ای برای او و چند تن دیگر از این طیف کرد و آنان را به خودداری از عصبانیت و شخصی کردن مواضعشان توصیه کرد.

کدیور هم اکنون در آمریکا به سر می‌برد و از محل کمک‌های دولت آمریکا در قالب جوایز و نیز برخی فعالیت‌های دیگر روزگار می‌گذراند. وی همانند یوسفی اشکوری و هادی قابل و امثالهم، نمونه‌ای از انحراف گسترده در اعتقاد به مبانی اسلام و تشیع است. وی که بارها مدعیات پوچی را درباره مسئولین ارشد نظام مطرح کرده، خود هیچ‌گاه حاضر به توضیح در خصوص منابع مالی خود برای زندگی در اروپا و آمریکا نشده است. گذشته از این، روابط او با برخی عناصر نظریه‌پرداز آمریکایی و یهودی نیز هیچ‌گاه از جانب وی توضیح داده نشده است.

اما آنچه به روشنی میتوان دید این است که کدیور و امثال او آنچه می‌گویند و به عنوان جعلی « اندیشه و اجتهاد » مطرح می‌کنند چیزی نیست جز همان مواضع و روش‌های تخریبی که در طول تاریخ رویارویی یهودیت با اسلام و در دهه‌های اخیر در مواجهه صهیونیسم بین‌الملل و بهایی‌گری علیه اسلام مطرح شده و به روش‌های گوناگون در سطح جهان و به ویژه در دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقی تبلیغ و نفوذ داده شده است. بی‌دلیل و از سر دلسوزی نیست که به این گونه افراد در دانشگاه‌ها و مراکز مطالعاتی غرب، که وابستگی آشکاری به محافل اطلاعاتی و مالی یهود دارند فرصت‌های مطالعاتی و امکاناتی داده میشود که بعضاً حتی به شهروندان غربی داده نمیشود.

